INBA#1 شماره ۱

پنج شان (قسمت فارسی)

اثر

نقطه اولی جل ثنائه

ص ۱

بسم الله الاءله الاءله اللهم انی اسئلک باسمک
یا آلِه یا اِلاه یا الله یا اَلِه یا اُلّاه یا اُلوه یا اَلیه یا اَلّوه یا اُلّوه یا اُلْهان
یا مُؤله یا مُؤلّه یا مُئآلِه یا مُتئاله یا مؤتله یا متآله یا مستأله ان تصلین
علی واحد الاول بما قد احطت به علما من کل خیر انک کنت بکل شیئ علیما
و انک کنت علی کل شیئ قدیرا تسبیح و تقدیس بساط قدس سلطان
ممتنعی را سزاوار بوده و هست که لم یزل باستقلال استجلال ذات
مقدس خود بوده و لا یزال باسترفاع امتناع کینونیت ذات مقدس
خود خواهد بود خلق فرموده کل شیئ را لامن شیئ بامر خود و تجلی فرموده
بکل شیئ لا من شیئ بآیات خود حمد بلا عدل مر او را سزاوار بوده و هست
که شناسانیده خود را بظهور نفس خود در بیان تا اینکه هیچ ذره از
ممکنات از اشراق ظهور طلعت نور او محتجب نمانده و کل لما
خلق له که عرفان توحید او است واصل گشته و ثناءبر اعراش ظهور
او از اول بلا اول الی آخر بلا آخر که در هر ظهوری باسمی ظاهر
و در هر بطونی بوصفی باهر اقامه توحید خود فرموده در هر شأن

ببینی که مبعوث فرموده و اعدادی از برای اعراش حقیقت تجلی خود
قرار نداده تا آنکه کل بذروه سیر لانهایه فی اللانهایه الی اللانهایه
باللانهایه من اللانهایه متشرق و مستضیئ گشته و کل اعراش حقیقت را
در مطلع بیان ذات حروف سبع قرار داده و کل ما یتحقق باعراش
ظهور خود را ما یتحقق باین عرش قرار داده فاذا هذا کل الاول و
الآخر و الظاهر و الباطن الی یومیکه ظاهر فرماید مظهر نفس خود را
که او است از بدء ظهور خود کل اعراش حقیقت و ما یتحقق باو
ما یتحقق در هر ظهور است و این است سر قول نقطه فرقان ما النبیون
فانا و سر حدیث مذکور در شان حجت علیه البهاء من رب الثناء
بر اینکه من اراد ان ینظر الی بدیع الاول فلینظر الی و نمیفرماید من اراد
ان ینظر الی ادم فلینظر الی هذا و کذلک الی آخر مراتب اعراش الحقیقة
زیرا که ما یقوم الرسل ظهور الله در آنها است و آن واحد بلا عدد
بوده و هست متعدد نمیگردد مثل آنرا مثل شمس فرض نموده اگر چه
مقدس و منزه بوده از ذکر مثل و لا مثل اگر بما لانهایه طلوع کند
یک شمس زیاده نبوده و نیست و محتجب نکند ناظر را اختلاف مظاهر
اعراش و السنه انها را و کتب انها را و آیات آنها را زیرا که ظاهر
در کل امر واحد بوده و ان امر ذات غیب ازل نبوده بل مشیتی است
که لامن شیئ بنفسها لنفسها خلق شده و در هر ظهور بجود او مرتفع
و در هر بطون بفضل او ممتنع بوده و هست و شبهه نبوده و نیست

که ذات ازل و کافور قدم لم یزل مقدس بوده از عرفان ما دون
خود و منزه بوده از ثنای ما دون خود و لم یزل غنی بوده از کل شیئ

و مستغنی از هر شیئ از برای او مکانی نبوده زیرا که مکان خلق او است
بامر او منوجد و موصوف بجوهر و مجرد و ساذج و کافور و حدود
نمیگردد زیرا که کل اینها منجعل گشته بامر او است و او است که خلق
فرموده سموات را بقدرت مستطیله خود و ارض را بمشیت ظاهره
خود و ما بینهما را باراده ممتنعه خود لم یزل عالم بوده بهر شیئ قبل وجود
او و قادر بوده بر هر شیئ بع وجود او و ممتنع بوده بر امتناع هر شیئ
باستقلال خود و مرتفع بوده بارتفاع بر هر شیئ باستجلال خود و
اینکه ذکر شیئ میشود هر شیئ در رتبه خلق خود در ملک او است و او
مقدس بوده از اقتران و متعالی بوده از افتراق قریب است بهر
شیئ از شیئیت خود او باو و بعید است از هر شیئ باینکه بتصور
و ادراک هیچ شیئ در نیاید کل آنچه در امکان وصف ممکن خلق
او است و کل آنچه در اکوان نعت منوجد وصف او است سبیلی
از برای هیچ شیئ بسوی او نبوده و نیست الا بما یتجلی فی ظهور
بمظهر نفسه اگر اراده عرفان او را داری عارف شو من یظهره الله را
و اگر اراده حب او را داری مالک شوحب من یظهره الله را
و اگر اراده رضای او را داری مالک شو رضای من یظهره الله را و اگر
اراده ما شهد او را داری بر نفست مستشهد شو از من یظهره الله و
ص ٤
اگر اراده قرب او را داری اختیار کن قرب من یظهره الله را و
بدانکه جوهر کلام و مجرد ختام این است و جز این نیست که انچه من الله ظاهر
از عرش حقیقت ظاهر و انچه الی الله صاعد الی اعراش حقیقت منتهی
و ثابت و این است حجاب الله امنع اقدس و مرآت الله ارفع ابهی
و ظهور الله اشرف اعلی و بطون الله اضوء اعلی اگر منتهی نمودی کل عرفانت

را بمن یظهره الله بثمره عرفان خود رسیدهٔ و اگر منتهی نمودی کل رضای خود را بما یشهد علی رضائه عنک بغایت حظ وجود خود رسیدهٔ از وجود او و ان وجوده بنفسه دلیل علی امتناع وجوده و آن وجود آیاته بذاته دلیل علی ارتفاع آیاته و تصور ننمائی که غیر از او ظاهر است یا دون او باهر لا و نفسه الاجل الابهی غیر از او اولی نبوده و غیر از او آخری نخواهد بود و غیر از او ظاهری نبوده و دون او باطنی نخواهد بود کل اعراش حقیقت را یک مشت خاک ببین که کل بظهور او متجلی گشته و اگر غیر او ظاهر در انها بود چرا قبل از تجلی او ظاهر نگشته و لا ریب ان لله الامر من قبل و من بعد و کل له ساجدون

و بدان که در هر ظهوری اول دین کلمه لا اله الا الله بوده و کل شئون متذوته در هر دین شئون این کلمه مرتفعه بوده و مظاهر این کلمه را از اول بلا اول الی آخر بلا آخر حی بدان و بدان که اینکلمه کل شیئ است زیرا که کل شیئ از دو شق بیرون نیست یا از نار است یا از نور اگر از نار است در ظل نفی ببین و اگر از نور است در ظل اثبات مشاهده کن

ص ٥

و تحقق این دو شأن بنفس ظاهر در ظهور میشود نظر کن در شمس و مرات چون مقابل میشود شمس ظهور در آن منعکس میشود آن مرآت را ادلاء اثبات در عرف بیان میگویند و هر نفس که محتجب ماند ظهور نقطه بیان در او منعکس نمیشود این است که خلق نفی میشود

و بدان که در این ظهور چونکه ظاهر شد شمس حقیقت که مالک نار و نور است اول من اقبل شجره اثبات شد الی یوم من یظهره الله هر مؤمن که مهتدی شود شأنی است از شئون اثبات قل صل اللهم علیه بما انت اهله و مستحقه و اول من احتجب نفی و کل شئون احتجاب الی یوم

من یظهره الله شئون او است قل اللهم خذه و اعدمه بما هو مستحق به
عند عدلک انک انت اعدل الاعدلین و بدانکه این دو شجره
حی اند در بیان و در قبضه مالک خودند و یوم من یظهره الله اول
مؤمن را جوهر شجره اثبات ببین و اول محتجب را جوهر شجره نفی و بهر
دو متبعند بغایت اتباع حدود بیان را الا انکه شجره اثبات اطاعت
نموده خدا را در ظهور آخر و نفی اراده نموده که عبادت کند خدا را
در ظهور اول و این است سر حدیث که در حق ابلیس ذکر شده که بعد
از احتجاب از سجده بدیع اول عرض نمود بظاهر عن الله که عفو
فرما مرا عبادت میکنم تو را عبادتی که احدی نکرده باشد تو را مثل او
وحی آمد بشجره حقیقت من الله از نفس او بنفس او بر اینکه من دوست
میدارم که عبادت کرده شوم از آن راهی که اراده نموده ام نه از آن
ص ٦
راهی که تو عبادت میکنی و اگر کشف غطا از دیده ات شود کل را در
این فتنه میبینی زیرا که هیچ نفسی نیست که ما بین خود و خدا عبادت نکند
اورا ولکن از آن راهی عبادت میکند که خداوند نمیخواهد از این جهة است
که نفع نمی بخشد او را از این جهة است که یوم من یظهره الله دوست
میدارد خداوند عز وجل که عبادت کرده شود باطاعت او و اگر نفسی
در غایت تقوی باشد در بیان و عبادت کند خدا را بما یمکن فی الامکان
مثل او مثل ممثل خواهد بود فاستعذ بالله عن ذلک باین معنی که پناه
بر بایمان آوردن بمن یظهره الله از عبادی که ایمان باو نمیاورند و
شجره نفی را من قابل نقطه بیان ببین و شجره اثبات را من آمن بنقطه
بیان نفی منفی بوده و هست و اثبات ممتنع و مرتفع بوده و خواهد بود
بجائی نفی نفی میرسد که نفس خود او راضی نمیشود که ذکر اسم او را کند

نظر کن در نفی مقابل نقطه فرقان امروز هیچ نفس در اسلام راضی میشود
بر آنکه ان نفس باشد و حال آنکه کل نفی بیان ابعد از همان نفوسند
و همچنین یوم من یظهره الله کسی راضی نمیشود که نفی نقطه بیان باشد
و حال آنکه نفی در مقابل من یظهره الله ابعد از این بوده و هست دقیق شو
حق دقت که یک کلمه لا اله الا الله از روی صدق بگوئی و اگر از
روی صدق گفتی یک نفر بر روی ارض که مؤمن بمن یظهره الله نباشد
نمیگذاری و الا کلامی میگوئی بلا انکه درک کنی معنی انرا و گمان مکن که در
طول لیل شجرتین مبین نباشد نه والله نظر کن در آخر ظهور فرقان
ص ۷
که شجره اثبات که ذات حروف سبع در ارض اعلی باشد چگونه مثبت
امرالله در دین خود بوده و هست و علمائی که برای خود عامل بوده
نفی در مقابل بوده چنانچه در وقت محک ظاهر شد اثبات آن
و نفی آنها و همچنین در بیان خواهد بود الی ظهور من یظهره الله مثل در
متبعین حدود زدم که غیر اثبات را ظلامند و محتجب از حدود
دین خود داخل در نفی مقابل علما نسازی زیرا که احتجاب آنها
بیّن است در دین خود ولی اشتباه در متبعین حدود میشود که اثباترا
از نفی بشناسی تا آنکه یوم قیامت در ظل اثبات محشور شده باشی و
نهی شده در بیان از آنکه حکم نفی و اثبات بعضی ظاهر
بسازند تا آنکه اختلاف ظاهر نگردد زیرا که کسی غیر من یظهره الله
حجت بر ید او نیست که حکم کند چه بسا عباد که ظاهر نفیند و در یوم
قیامت از اثبات گردند و چه بسا از عباد که از اثباتند و در یوم
قیامت از نفی گردند فلا تظهرن الاختلاف بینکم و انتم فی ستر الله
تسلکون و در هر شب و روز نوزده مرتبه بگو لا اله الا الله حقا حقا

و اگر الی ما لانهایه گوئی توحید یک ذات مقدس زیاده نبوده
و نیست زیرا که در اسماء غیر مسمی ظاهر نبوده و نیست مثل آنکه میگوئی هیچ
شمسی نیست الا شمس سماء اگر بما لا نهایه بگوئی اسم همین یک مسمی است
و همچنین در شمس حقیقت مشاهده نما ولی درجات توحید را بدرجات
اسماء و صفات ملاحظه کن که در تلقاء هر نفس حقی نفی اون منفی بوده
و هست و ان الی الله المصیر
ص ۸
بسم الله الاوحد الاوحد ترفیع و تمنیع بساط قدس سلطان
حی قیومی را سزاوار بوده و هست که لم یزل در علو امتناع ذات
مقدس خود بوده بلا شبه و عدل و لا یزال در سمو ارتفاع نفس
مقدس خود خواهد بود بلا کفو و لا مثال نشناخته او را هیچ شیئ حق
شناختن و ستایش ننموده او را هیچ شیئ حق ستایش نمودن چگونه توان
ذکر ثناء او را در عرصه ممکنات جلوه گر نمود بعد از آنکه کل را لا من
شیئ بقدرت مستطیله خود خلق فرموده و لا عن شیئ بنفسه قائم داشته
تا آنکه کل بذروه عز توحید او مستعرج و بما یمکن عند ابداعه مستعزز
گردند لم یزل کل سلاطین ملکوت اولیات و آخریات و ظاهریات
و باطنیات مستسجد بوده او را و مستعبد بوده ذکر او را و مستفخر
بوده بثناء او و لا یزال کل ملاکین جبروت بدایات و غایات
و نهایات و لا نهایات مستسبح بوده او را و مستقدس بوده ذات
مقدس او را و مستهرب بوده بسوی او و مستشفق بوده از عدل
او و مستسئل بوده از فضل او و هیچ ذرهٔ نبوده و نخواهد بود
الا انکه عابد بوده او را و ساجد بوده ذات او را و ذاکر بوده
محامد او را و شاکر بوده نعماء او را و مثنی بوده مر او را باستحقاق

نفس او و بعد از آنکه کل را عارف فرمود باینکه ثناء ما دون او
ص ۹
لایق ببساط قدس او نبوده و نیست و نعمت ما سوای او سزاوار از منبع
قدس او نبوده و نخواهد بود حمد بلا مثل مر او را از اول لا اول الی آخر لا آخر
و شکر بلا شبه مر او را از اول لا اول الی اخر
لا اخر حمدیکه پر کند سموات سبع را از ظهورات قدس سلطان وحدانیت
او و ارض و ما علیها را از بدایع ظهورات تجلیات ملیک عز فردانیت
او و ما بینهما را باشراقات متلائحات متشعشعات متلجلجات متصاعدات
متطارزات مطالع قدس مجد عز او قرار داده در هر ذرهٔ ایهٔ از توحید
خود که کل بعز کلمه لا اله الا الله مستوحد گشته و بر نفی نفی مستعلی و در
ظل اثبات اثبات مستجلل گشته فلا شهدنه و کل شیئ فی تلک اللیلة التی
قد ارتفعت و استبهیت و استجللت و استجملت و استنورت
و استعززت و استکبرت و استکملت و استقدرت و استجودت
و استسلطت و استفضلت و استملکت و استفخرت و استظررت ما
فیها و علیها من سکان جبروت اللاهوت و عماء قدس الملکوت بانه
لا اله الا هو الفرد الممتنع القیوم مقرون فرموده ذکر مظهر نفس خود در
هر ظهور بذکر نفس مقدس خود تا آنکه هیچ ذرهٔ از علانیه توحید او
محتجب نگشته و از مسلک بواطن مستوصل بمنبع ظواهر گشته
و از موهومیات نفوسیه خود منقطع گشته و کل شیئ را بحقیقة علی
ما تجلی الله له به شاهد گشته بدانکه کلمه ثانی مرآت کلمه اول است
و از اول لا اول الی آخر لا آخر عرش اول کلمه ثانی بوده و ممتنع بوده و هست
که این عرش متعدد گردد مثل از امثل شمس سماء فرض نموده که اگر ما لا نهایه
ص ۱۰

طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر ما لا نهایه غروب نماید
یک شمس زیاده نبوده و نخواهد بود زیرا که اگر ظاهر در اعراش متعدد
گردد چگونه دلیل بر وحدانیت کنه خود خواهد شد که مدل بر کلمه
اول باشد تعالی الله عن ذلک علوا علیا و اینکه مشاهده میشود که در
هر ظهوری باسمی ظاهر و بوصفی باهر این حدود ملکیه عرش است نه
ظاهر در عرش زیرا که از یوم لا اول الی آخر لا آخر شبهه نبوده و
نیست که اعراش متبدل میگردد در هر ظهوری کیف یشاء الله ولیکن
ناظر بسر حقیقت و مسترقد علی بساط وحدانیت و مستعزز بظهورات
صمدانیت و مستنظر بشوارق ازلیت و مستبهج بمطالع ابدیت و
مستکمل بظهورات فردانیت نظر ننموده و نمینماید الا بظاهر در
اعراش و بما یمکن فی الامکان ارتفاع اعراش را ظاهر مینماید
تا آنکه سبب گردد از برای ارتفاع ظاهر در آنها
و بدانکه خداوند عالم جل و عز مقرون فرمود من یظهره الله
جل و علا قدره و ارتفع و امتنع شانه را بذکر توحید خود و مقبول
نشده و نمیشود از هیچ نفسی کلمه توحید الا باقرار انکه او بوده از اول
لا اول الی آخر لا آخر مظهر الله و مرآته و دلیل الله و آیاته و ما قد خلق الله
من اسمائه الحسنی و بدانکه هیچ نفسی در خداوند عالم جل و عز شک نکرده
و نخواهد کرد و اینکه شنیدهٔ عبده اوثان نه این است که اوثان را
ذات مقدس الهی قراد داده باشند بل بانها متقرب بوده اند
ص ۱۱
الی الله مثل آنکه سکان هر ظهوری بادلاء آن متقربند الی الله این
که عند الله ممنوع شده و مسئول لاجل ان بوده که من حیث امر الله نبوده
تا انکه در ظهور آخر محتجب مانده و بما قدر فی ظهور الاول مستمسک شده

از این جهة ممنوع شده چنانچه سکان هر ظهور قبلی بالنسبه بظهور بعد هرگاه داخل در ظهور بعد نشوند حال ایشان همین حال را دارد اگرچه باعلی ذروه تقوی در دین خود رسیده باشند که عبادت آنها لدون الله خواهد بود زیرا که عبادة الله محقق نمیشود الا بکلمه توحید و کلمه توحید ثابت نمیگردد الا بذکر رسول و از آنجائیکه ظاهر در رسل باطن کلمه اولی است همینقدر که محتجب از او ماندند لدون الله میشوند و نظر کن کل ما علی الارض را بدین نهج مشاهده کن و بحول الله و قوته عبادت کن خدا را در بیان که غیر آن لدون الله شده و مستعیذ باش در بیان از خداوند عالم جل و عز که یوم من یظهره الله لدون الله نشوی که میشود نفس اولت عبادة الله باشد و عبادت ثانیت عبادت اوثان بلکه امرادق از این است زیرا که وقتی شنیدی من یظهره الله ظاهر شده و قدر نَفَسی محتجب ماندی حال تو مثل حال سکان ظهور قبل را دارد چه انکه سلطان آنظهور باش یا ادنی خلق آنظهور بعد از آنکه از اول عمرت الی آخره عبادت کردهٔ خدا را عز و جل اقرب از لمح بصر مبدل میشود زیرا که غیر الله معبودی بحق نبوده و نیست و حین احتجابت نیست اعجاب الا از نقطه بیان که کل دین تو

باو محقق شده حال تصور کن چگونه است حال تو و بمنتهای وقت خود در اینجا دقت کن که در موارد دیگر اجزاء دین است و در اینجا اگر منحرف شدی کل میرود و تصور مکن که اعمال کل خلق عند من یظهره الله شأنی از برای او بوده یا هست بیک بلی کل قبول میگردد و بیک لا کل فانی و یک بلی او بر کل اعمال هر شیئ عند الله اعظمتر بوده و هست از اعمال کل شئ از اول لا اول الی آخر لا آخر و همچنین در ظل تفکر

کن در ظهور رسول الله که بعد از ظهور عیسی ابن مریم و طول سنین متین
که لایق بود کل من علی الارض که بانجیل مؤمن شدند وقتی که صاحب
او آمد که محمد رسول الله باشد هفت سال در جبل مکه محزون
بود باینکه کل او را میخواندند و کسی نبود که او را بشناسد تا آنکه
خداوند عالم نصرت فرمود او را بقدرت خود و دین او را ثابت فرمود
بمشیت خود و حجت او را بشأنی نازل فرمود که کل از او عاجز
باشند و عدد غریس صبر فرمود در حق ایشان لعل کل ما علی الارض
مدین بدین خالص حق گردند و بعد که ظاهر فرمود صاحب آنرا
نظر کن در وقایع ظهور و مستبصر شو عدد سلاطین سکان ظهور
قبل غیر از خدا کسی نتواند احصا نمود و باز وقتی که ظاهر شد مشاهده
کن که چگونه بر او گذشت و الآن که کل وجود از اول لا اول الی
آخر لا آخر متوجهند بسوی او و از برای او عاملند بسر و جهر خود و متقربند
باو بنفس او مقر او را در جبلی قرار داده که یک نفس غیر او در محضر او
ص ۱۳
حاضر نیست کل باو موجود و کل از مقصود خود محتجب این را در مد نظر
خود قرار داده لعل یوم من یظهره الله مثل این نشود بعد از آنکه
مشاهده نمودی آیات بینات در نزد او شک مکن و صبر مکن که تو
مؤمنی باو بایمانی که بنقطه بیان داری محتجب ممان و اقرب از اقرب
سجده کن بین یدی الله و نصرت کن دین حق را و همچنین بعد از ظهور
من یظهره الله الی ما لا نهایه نزد هر ظهور مستبصر شود که در ظهور قبل نمانی
که لدون الله میشوی و در هر شب و روز نوزده مرتبه کلمه توحید و
ذکر مقترنه باو را بخوان و اگر محتجب مانی متعمدا بر تو هست حدی که
خداوند حکم فرموده از عدد سلام اگر توانی و الا بر آنچه ظاهر احکم

شده و اگر فراموش کنی شئ بر تو نبوده و نیست و قضای آنرا اقامه کن که خداوند عالم جل ذکره و عز قدره غنی بوده از هر شئ و مستغنی خواهد بود از کل شئ ولی کل مفتقر بوده اند بسوی او بکنه ذات خود و او است غنی بهی در اول و آخر و مستغنی عَليّ در ظاهر و باطن کل عبادت میکنند او را و میخوانند او را و سجود میکنند از برای او و ذاکرند مر او را و منقطع هستند بسوی او در هر شأن و مسبحند او را و مقدسند مر او را و لا یقصد من شئ
الا الله و انا کل له ساجدون
ص ١٤
بسم الله الاءحد الاءحد تسبیح و تقدیس بساط قدس
حی قیومی را سزاوار بوده و هست که لم یزل باسترفاع امتناع ذات مقدس خود بوده و لا یزال باستجلال استقلال ذات مقدس خود خواهد بود خلق فرلاموده کل اشیاء را لا من شئ بقدرت مستطیله خود و تجلی فرموده لا من شئ بمشیت ممتنعه خود کرا توان
که ثناء گوید ذات مقدس او را و حال آنکه شاهد گرفته کل شئ را بر خلق کل شئ باینکه لا من شئ بامر خود جعل فرموده و شیئیتی از برای شئ نبوده الا بذکر او در مطالع امر او و بحکم او در مشارق ذکر او کرا توان که از عبادت او قدر شئ منحرف گردد و حال آنکه کل شئ بشیئیت او منوجد و در حب او متسیر بوده و هستند اگر چه خود بنفسه مستشعر نبوده ولی ذوالبصر اللطیف یدرک ذلک زیرا که
از خلق لا اول الی خلق لا آخر کل بالله و من الله و الی الله گویان بوده و هستند و در هر شأن آنچه میخوانند و میکنند از برای ظهورات قدرت او اراده نموده و مینمایند اگرچه خود محتجب بوده و هستند ولیکن کل

بکلیت عابدند ذات مقدس او را و جزء بجزئیت ساجدند نفس مقدس
او را و جوهر بجوهریت و مجرد بمجردیت و ساذج بساذجیت
ص ۱۵
و کافور بکافوریت از اول لا اول الی آخر لا آخر در کل ملکوت ظواهر
و جبروت بواطن عبّاد و سجّاد بوده و مجاد و حماد خواهند بود غیر از
آنکه کل از کل و از ثناء کل منقطع و باو بثناء او بر نفس او مستشرق
کل سبل مستشهد بر اندکاک و کل وسل مستنبئ از امتناع بوده و ثناء
بر مشیت اولیه که خلق فرموده او را لا من شئ بقدرت خود و تجلی
فرموده باو بنفس او بهر شئ در رتبه او و از برای او اولی لا اول و
آخری لا آخر مقدر نفرموده تا انکه دلیل باشد بر ارتفاع قدرت او
و امتناع مشیت او و مثل او را از اول بلا اول و آخر بلا آخر مثل
طلوع شمس قرار داده و هر ظهوری را مثل طلوعی مقدر فرموده تا
آنکه مستشرقین از ظهور اول از ظهور آخر محتجب نمانده و اگر ممکن باشد
که نفسی از خلق اول بلا اول باقی باشد تا خلق آخر بلا اخر بهمان
نبی که در اول لا اول مستعبد بوده خدا را و مستسجد بوده او را در
اخر لا اخر بعین اول لا اول مشاهده نماید تا آنکه کل ذرات بر نقطه
وحده ازلیه سائر گردند و بر مطلع قدس توحید مستضیئی و سکان
هیچ ظهوری در ظهور آخر محتجب نمانده و روح کل عالم اکبر را
این مشیت قرار داده که کل باو قائمند و او بنفسه بالله و از
برای او اقل از لمح بصر ترقیات ما لانهایه قرار داده انچه در امکان
متصور و حکم فرموده بظهورات آن در ظهور بعد بآخرت تا آنکه
متعارجین اسفار لا نهایات از شوق سیر خود مستقیم نگشته و لم یزل
ص ۱۶

و لا یزال بما یمکن فی الامکان بجناح عرفان و حب خود و رجاء عرفان بعد و خوف از دون عرفان متسایر بوده و در کل مسالک تجلی غیر تجلی ان شمس اولیه تجلی مشاهده ننموده بر ذره تراب اسم ذارئی را شاهد گشته و بر افق قدس ذکر رب الارباب ذارئی خلق سماوات و ارض و ما بینهما را عابد گشته و کل معارف خود را متعین در وجود بتعینات ساذجیات جوهریه و کافوریات مجرده مشاهده تا آنکه از مقعد یقین محتجب نگشته و از آنجائیکه عرفان ذات غیب ازل ممتنع بوده و خداوند عالم جل و عز امر نفرموده کل را زیرا که امکان ان در ممکن غیر ممکن و کل اشیاء را از اول لا اول الی آخر لا اخر مکلف فرموده بمعرفت شمس حقیقت که مرآت ذات او است و مشیت اولیه که عرش ظهور او است و قبول فرموده از کل شئ بمعرفت او از معرفت خود و از محبت او بمحبت خود و از رضای او برضای خود و از لقای او بلقای خود و از طاعت او بطاعت خود و از برای آن دو مقام مقدر فرموده مقام غیبی که در او دیده نمیشود الا او و مقام ظهوری که در او دیده نمیشود الا مشیت اولیه او و این مقام را خلق آن مقام قرار داده و آن مقام را عالم اسماء و صفات حکم فرموده از برای عبادی که سائرند در لجج امثال و طماطم یم اجلال که حرکت ایشان بالله بوده و سکون ایشان بالله و اول ایشان بالله و اخر ایشان بالله و ظاهر ایشان بالله و باطن ایشان بالله ذاکر نیستند الا عن الله

و راجع نیستند الا الی الله مشاهده مینمایند غیب غیب را در ظاهر ظاهر بمثل عبادی که ذکر مشیت اولیه را در ظاهر ظاهر مشاهده مینمایند اگر یکی از آنها در زمان من یظهره الله باشد و خواهد

اذن دهد او را بر سئوال میفرماید فاسئل الله ربک عما اردت
فانا کنا لمجیبین و اگر خواهد جواب فرماید او را میفرماید فاستمع
لما یوحی الیک من عند الله انه لا اله الا انا خیر المجیبین و از آنجائی که
رضوان حقیقت بر ذرات وجود طالع نمیشود الا بعرفان این نوع
ظهور و بایقان این نوع بطون از این سبب است که در سکان
ظهور قبل چونکه خلق در عالم حد متوقف بوده و ایشان را بهره از
ظهور بحت بات نبوده اعراش ظهور این علم مکنون مخزون را از سکان
هر ظهوری مرفوع داشته الا من شاء الله و از آنجائیکه در ظهور
نقطه فرقانیه عمر این عالم از بدیع اول در یازده الف بغایت رسید
رشحهٔ از آنرا نقطه فرقان بر چهره کل ممکنات ظاهر فرموده و آن
ظاهر ظاهر قران است اگر کسی غیب غیب آن عرش را عارف گشته
چنانچه اول من آمن باو متقمص این قمیص عزت بوده چنانچه در حدیث
معروف موصوف ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله
معرفتی و سکان ظهور فرقان را باین ظهورات ممتنعه تربیت فرموده
تا آنکه در یوم قیامت کل محبوب خود را شناخته و در چهره شمس
حقیقت غیر الله را مشاهده ننموده و حمد خدا را که کل سکان ظهور
ص ۱۸
فرقان از مقصود محتجب بوده و کل بحدودات مشرقه در دین خود
از جوهر جواهر الاصل که کل منتهی باو میشود محتجب بوده الا ادلاء
معدوده که از کلمات مظهر باطن باطن اشاراتی استدراک نموده و
ببرکت آنها در عرصه اینظهور قدم گذاشته و نداء انی انا الله لا اله
الا انا را بجان فوآد و کینونیت خود شنیده و مستوحش نگشته اگر
کل استدراک کلمات آن مظهر باطن باطن را نموده امروز مشافهة

عن الله اخذ کل حکم نموده و بلقاء الله مستضیئی گشته ولی از آنجائیکه
حجت خداوند در هر شأن بر کل ممکنات تام و بالغ بوده و
متعالی و کامل بوده هیچ ذرهٔ را حجتی نبوده و نیست بر تحصیل ننمودن
این نوع معرفت مرتفع و ولایت ممتنع و این معرفت مستحق من
یظهره الله بوده و هست و غیر او را سزاوار نبوده و نیست و اگر
در دون اون جاری گردد بمثل تجلی در شمس مرآت است نه بکینونیت
ثابته و چنین این ظهور ترقی نماید که در آخر لیل ادلاء اسماء و صفات
در باطن باطن ذکر ظاهر ظاهر را مشاهده نمایند ولی کل اینها
عکوسات در مرآت است از برای استعداد یوم ظهور الله که در
حین ظهور کل ما علی الارض باین نظر ناظر و بر چهره شمس حقیقت بعین
لم تزل متوجه و ناظر و این بوده و هست رتبه غیبت شمس حقیقت و جهة
اعلای مطلع شمس ازلیت کل صنوف دعوات و مناجات قطره ایست
از این بحر و کل بدایع حکایات و اشارات رشحه ایست از این طمطام

و اول من آمن بنقطه بیان سائر در این بحر بوده و ناظر در این لجه
از این جهة بوده که مشرف بان شرافت گشته و مطرز باین هدایت
که اگر غیر از این جهة ناظر بود چگونه توانست از شجره انی انا الله لا اله
الا انا قبل کل وجود ثمرات ظهور را مشاهده نماید و اگر بر این نظر
لطیف و منبع رفیع کل سکان بیان متربی گشته بل ما علی الارض
لعل در یوم ظهور الله مستوحش از کلمات آن نگشته و بسر حقیقت
ناظر بوده و بظهورات او مستشرق و مهتدی گشته و بدانکه او در
هر ظهوری قائم مقام ذات غیب ازل بوده و هست اگر ما لا نهایه
مرایا در تلقای او واقع شود و حکم برسالت فرماید رسل هستند

و اگر الی ما لا نهایة مرایا مقابل گشته و حکم ولایت فرماید اولیاء هستند
و اگر الی ما لا نهایة مرایا مقابل گردند و حکم نقابت فرماید نقیب هستند
و اگر الی ما لا نهایة مرایا مقابل گردند و حکم نجابت فرماید نجیب هستند
و همچنین در هر اسم خیری سر وحدت را جاری کن که خواهد بمجرد حکم خلق
او میگردد و نسبت کل اشیاء باو نسبت واحد بوده و هست
امر خود را که در هر شئ گذارد مرتفع میگردد و نهی خودرا در هر شئ
که گذارد نازل میگردد سوای آنکه آن شئ از اعلای خلق باشد یا ادنای
اون و آنچه در کل ظهورات می بینی از ارتفاع و انتزال علت
همین بوده نظر نموده در ظهور نقطه قبل امر خود را در اعلا رتبه خلق
که رتبه انسان است گذاشت و حال آنکه ان یومی که امر خود را
ص ۲۰
گذاشت کسی آن انسان را نمیشناخت و امروز نظر کن در اسلام
که هیچ نفسی هست که او را نشناسد و مؤمن باون نباشد و قبهٔ مرتفعه
او را می بینی در ارض نجف که مثل انهائی که در زمان او در بیت او
داخل نمیشدند چگونه ساجدند نزد باب او و کل سلاطین بسجود
نزد باب او مفتخر و کل ملاکین بقیام بین یدی او متعزز هستند
این است ثمره امر شجره حقیقت در اشرف خلق و اینقدر که مشاهده
میکنی از جهة حجاب خلق است و الا استحقاق دارد امر او بر اینکه
کل شئ در ظل او مستظل گردند و هر قدر که نشده از حجاب خلق بوده
نه از استحقاق امر اینکه در اشرف خلق و در ادنای خلق که رتبه طین
باشد نظر کنی امر خود را گذارده بیت الله شده و سالی هفتاد
هزار نفس در حول ان طواف میکنند و این از جهة حجت خلق است
و الا لایق هست امر او را که کل ما علی الارض در ظل او مستظل شوند

و هر قدر که نشده از جهة حجاب خلق است نه دون استحقاق امر مثل
زدم باعلی و ادنی که ما بینهما را خود درک کنی و در هر ظهور بر بصیرت
حرکت نمائی و نظر باول ظهور ننمائی و مَدِّ اعین را اخرت قرار دهی
که ظهور آخر باشد که ارتفاع ظهور اول در بدء ظهور آخر است و این است
جهة اعلای مشیت که امر او امر الله و نهی او نهی الله و کل مکلفند
بمعرفت او و حب او و سیر در لجج اسماء و امثال اگر توانند
و اگر نتوانند خداوند جهة ادنائی و مقام دیگری از برای او قرار داده
ص ۲۱
که مقام ظاهر اوست و اسم آن مقام شمس حقیقت و اول خلق
و مشیت اولیه و شمس ازل و ساذج اول ابداع و کافور اول
اختراع و امثال این نوع کلمات ممتنعه مرتفعه اطلاق میشود
و این مقامی است که ذکر اقتران عبودیت هر مظهر ظهوری میشود و بعد
از کلمه لا اله الا الله اگر کسی در آن بحر نتواند سالک گردد در این
بحر سالک شود و از برای من یظهره الله خداوند این دو
مقام را فرض فرموده بر کل ممکنات اول مقبول نیست الا بثانی
و ثانی ثابت نیست الا باول و این است که از اول لا اول
الی اخر لا اخر اصل کلمه دین شهادتی بوده زیرا که ما دون شهادتین
متحقق است بامر کلمه اخری چه امر او در اعلی مراتب خلق باشد مثل
حی اول چه ادنی مراتب خلق مثل بیت و ذاکر باش اول من آمن
را که اگر سائر در بحر اسماء هستی او را مشیت اولیه می بینی و اگر
سائر در بحر اول خلق هستی اول من آمن به می بینی و بدان که او
لم یزل حی بوده و هست و هر صاحب عزی که در بیان باشد باو
عزیز شده و هر صاحب علمی که در بیان علیم باشد باو صاحب

علم شده و هر صاحب قدرتی که در بیان قدیر شده باو قدیر
شده و هر ذا سلطنتی که در بیان سلیط باشد باو سلیط شده
و هر صاحب جلالی که در بیان جلیل باشد باو جلیل شده و
ذکر کن او را در هر شب و روز عدد باب زیرا که از اول ظهور او
ص ۲۲
تا ارتفاع کل وجود را بغیر از این عدد باشراق شوارق نور صبح ازل
مشرق نداشته قل اللهم صل علی اول من آمن بک ثم بحجتک ثم
بمظهر نفسک بکل خیر قد احطت به علما انک کنت بکل شئ علیما
و انک کنت علی کل شئ قدیرا
بسم الله الاحیی الاحیی تسبیح و تقدیس حی قیوم لم یزلی را
سزاوار بوده و هست که لم یزل باسترفاع استمناع ذات مقدس خود
بوده و لا یزال باستقلال استجلال ذات مقدس خود خواهد بود
نشناخته او را حق شناختن هیچ شئ و نپرستیده حق پرستیدن
هیچ دون شئ و چقدر متعالی است علو او که علائین سموات و ارض
سجاد بوده اند مر او را و چقدر متباهی است بهاء او که کل بهائین
سموات و ارض عباد بوده اند مر او را که را توان که ثناء نگوید مر
او را و حال آنکه وجود او بنفسه دلیل است بر علو قدرت و سمو
عظمت او و کرا توان که ذاکر نباشد مر او را و حال انکه شیئیت او
بنفسه ذاکرند مر او را باینکه او بوده متفرد در قدس بهاء و متاحد
ص ۲۳
در سماء سینا و متصمد در عرش اسماء و متمجد در کرسی انشاء حمد مر او را
لایق که کل ذرات را لا من شئ بامر خود ابداع فرموده و شکر مر او را
سزاوار که کل ممکنات را لا عن شئ قائم فرموده متعالی است بساط

قدس وحدت او از عرفان هر ذا عرفان و متجالی است طرائز مجد عز
او از ثناء هر ذا ثناء کل ثنای خلایق در نزد ثنای او نفس او را لا شئ
بوده و هست و کل عرفان موجودات نزد عرفان او کنه خود را مثل
ظلال بوده و هست اذ کل شئ را که از نیستی بهستی آورده و با امکان
حدوث ایشانرا ذات قدم خود را بایشان شناسانیده و بر فنای ایشان
تجلی ذات بقای خود را جلوه گر فرموده و بر کینونات عجز کل ابحر
قدرت را جاری داشته و بر ذاتیات افتقار کل وجود تجلیات
مستفنیه خود را اشکار فرموده کل وجود از اول لا اول الی آخر
لا آخر در بین کاف و نون قول او مکنون و کل موجود از اول بلا اول
الی آخر بلا آخر در طلع نقطة در بطن نون مستظل حمد مر او را از اول
لا اول بحمدیکه لایق نیست هیچ شئ دون او را و مستحق نیست هیچ شئ سوای
او و شکر بلا مثل مر او را شکری که مستحق است ذات او باستحقاق
ذات او و لایق است ببساط قدس امتناع ارتفاع او چونکه کل را
از برای حظ عرفان خود و نصیب وجدان خود خلق فرموده و این
معنی در رتبه امکان لا یمکن و در مراتب اکوان غیر منکون بوده و هست
اصطفاء فرموده از خلق خود مرآتی را که دلالت کند بر اولیت او
ص ٢٤
و آخریت او و ظاهریت او و باطنیت او و او را مشیت خود قرار داده
زیرا که نخواسته الا انچه او خواسته و انچه او خواسته ظاهر نشده الا بانچه
او خواسته زیرا که در این مرآت دیده نمیشود الا ذات اقدس او
و نفس امنع او و کنه ارفع او و ظهور اجل او و این مرآت را از اول
لا اول در هر ظهوری باسمی ظاهر و در هر بطونی باعراش باهر
فرموده و خواهد فرمود اگر گویم از اول لا اول بعدد کل شئ این مرآت ظاهر شده

و خلق ادیان کیف یشاء الله نموده هرآینه او اجل از این بوده و خواهد بود زیرا که عدد کلشئ خلقی است در ملک او چگونه تواند دلیل شود بر علو عظمت او و سمو قدمیت او و ظهور او از دوره بدیع فطرت ذره ایست از ظهورات لا نهایه او کرا توان که تحقیق نماید ظهورات قمص حقیقت را و تجلیات مطلع صمدانیت را زیرا که در نزد تصور هر شئ شیئیت او باو مخلوق بوده چگونه تواند دلیل او گردد و حال آنکه سابق بوده وجود او بر او و کل آنچه تجلی فرموده از اول لا اول الی امروز ظاهر در یک عرش بوده و هست و اگر کل ان اعراش از اول لا اول الی امروز ظاهر گردند مرآتی هستند نزد وحدانیت او و در کل دیده نمیشود الا الله وحده وحده لا شریک له و اگر گویم الی اخر لا آخر بعدد کل ذرات از برای او ظهور خواهد بود تحدید نموده ام ظهورات او باعداد کلشئ و کجا توان که ذکر این حد را در محضر قدس لاحد نمود و اگر کل مرایای امکانیه ظهورات بعدیه بمثل مرایای تکوینیه ظهورات قبلیه در یک ظهور کل ظاهر

و کل بندای انی انا الله از قبل ذات غیب ازل مستنطق که در کل دیده نمیشود الا او و کل مرایا در ظل یک مرآت مستقر میگردد زیرا که در کل دیده نمیشود الا واحد بلا عدد و کل مدلند بر وحدانیت آن واحد که مرآت غیب ازل بوده و هست و در هر ظهور مرایائی که در آنظهور باعلی ذروه آنظهور رسند کل تجلیات آن شجره ظهور بوده و اذن داده کل خلق را که خود را مرآت صاف نموده از برای یوم طلوع من یظهره الله که کل از قبل او بندای او نفس خود نفس خود را مستشرق بشوارق شمس ازل بوده و در ظل او مستظل بر قدمیت او بوده و لایق است که کل باین نوع کمال مترقی و باین

نوع جمال متربی گردند نه این است که صعب گردد بر تو امر که چگونه میشود در یک ظهور مرایای متعدده مثنی گردند علی الله نظر نموده در ظهورات قبل که از اول لا اول الی امروز چقدر از مرآیا مثنی بوده و الی آخر لا آخر چه قدر مرایا مثنی خواهد بود که کل در بین یدی الله در امکنه حدود خود در مقام واحد بوده و هستند و عند الله ما مضی و ما سیأتی مثل حال بوده و هست و در هر ظهور آنچه که ناطق بوده و هست داعی الی آنظهور است که مرآتی است که حکایت میکند از علو ظاهر در آنظهور و علو باهر در آن بهور و کل مرایای مستضیئه در هر ظهور داعی بسوی اون بوده و هستند و ممتنع بوده و هست که لدون او ظاهر گردند و بعد از آنکه عارف شدی باین ذروه کمال و عز

ص ٢٦

اجلال بدانکه محبوب داشته محبوب لم یزل بر اینکه ما لا نهایه مرایای مشرق در ظل مرآت خود مشاهده فرماید زیرا که هر قدر مرتفع شوند مرایا بهائی است از برای مرآت اول و هر قدر .... شوند ظهورات علائی است از برای مرآت لم یزل نظر نموده امروز در ظهور شجره عرفان که آنچه در او است از خیر دلیل است بر ارتفاع نقطه آن و همچنین امروز از اول ظهور بیان الی یوم من یظهره الله آنچه در بیان مرتفع شوند دلیل است بر ارتفاع نقطه وحدانیت و مطلع صبح ازلیت چه قدر محبوب داشته و میدارد خداوند که در هر ظهور مرایائی صافیه مستعکس شوند از شجره حقیقت نه این است که آنها بکینوناتها بلا مشیت اولیه مستشرق باشند که اگر بودند قبل از ظهور مستنطق بودند و همینقدر که بعد از ظهور مستنطقند باعلا ثنای رب خود و ابهی ضیاء بارئی خود دلیل است که بمشیت اولیه متجلی گشته و باشراقات ظهور او

مستحکی آمده و کل در نزد او قائمند بامر او و راجعند بسوی او و
منطقند از مجد او و مستظلند در ظل او نظر نموده در ظهور فرقان
که حرف ثانی چقدر کلمات ممتنعه مرتفعه نسبت بذات مقدس خود
داده با وجود آنکه خلق او بقول رسول الله بوده و همچنین در هر ظهوری
اگر ما لا نهایه مثل این مرآت ظاهر گردد کل مخلوقند بان مشیت
اولیه و ناطقند از آن طلعت ازلیه چقدر محبوب است نزد محبوب
لم یزل که کل سکان بیان باین نوع ظهورات مستشرقه مسترفع گشته و
ص ۲۷
لم یزل و لا یزال بثناء محبوب خود مستبرق برآمده و گویا دیده میشود
که مرایائی مستشرقه در قیامت اخری ظاهر گردد که کل در ظل من یظهره
الله عباد و سجاد ذات لم یزل بوده و باشند و کل بمراتیات افئده
خود ثنای محبوب خود را بر لسان جاری سازند و ایشان ادلائی بوده
و هستند که در ایشان دیده نمیشود الا من یظهره الله نمیخواهند
الا آنچه او خواسته و اراده نمینمایند الا انچه او اراده نموده و تقدیر
نمینمایند الا انچه او تقدیر فرموده و قضا نمینمایند الا انچه او قضا
فرموده و اذن نمیدهند الا انچه او اذن فرموده و موجل نمیدارند
الا انچه او مؤجل فرموده و مکتب نمیدارند الا انچه او مکتب فرموده ایشانند
که مرایای افئده ایشان مثل بلور بوده و هست در تلقاء شمس سماء
و ایشانند بلورات تلقاء شمس حقیقت که علی ما تحرک الشمس یتحرکون و
علی ما تسکن الشمس یسکنون و لم تزل حجة الله در هر ظهور واحد بوده
و حجج ما لا نهایه اولیه و آخریه در ظل او مستظل و ظهورات مستشرقه بعدیه
در نفس ظهور ظاهر و ظهورات مستقدمه قبلیه در نفس اون باهر
و در این باب خداوند دوست داشته ذکر حرف رابع را بر اینکه

باقی ماند از برای یوم من یظهره الله تا آنکه تحفه باشد از برای ادلاء ایمان او و دوست داشته ارتفاع این مقعد را تا انکه عزی باشد از برای من یظهره الله در یوم ظهور اون و سبب سکونی گردد از برای ادلاء ایمان او و ان حرف لم یزل و لا یزال بین یدی الله ساجد

ص ۲۸

و عابد بوده و در مقعد قدس خود و منبع عز خود بثناء محبوب خود مستثنی بوده و خواهد بود و ذکر ان در هر لیل و نهار عدد هاء محبوب بوده و هست و هرگاه در آیه اول که ذکر شهادتین در او شده ذکر اعداد حی شود در ان کافی است از ذکر حروف حی در هر رتبه عدد هاء و در هر ظهور اگر ما لا نهایه ذا ظهور خلق فرماید مایشاء مستثبت بوده و هست و چه قدر محبوب بوده نزد محبوب لم یزل مرآتی که بکلها حکایت کند از آن و مستدل گردد و بر علو امتناع او و سمو ارتفاع او این است کل عز و کمال و کل قدس و جمال نزد سکان عالم لاهوت و عباد ملاء جبروت طوبی لهم و للذینهم بمثلهم یستحکیون

ص ۲۹

بسم الله الاقوم الاقوم

ترفیع و تمنیع بساط قدس حی قیومی را سزاوار بوده و هست که لم یزل بارتفاع امتناع ذات مقدس خود بوده و لا یزال باستجلال و استقلال کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته اورا حق شناختن هیچ ذرّه و عارف نشده او را حق معرفت دون ذرّه متعالی است علو قدس او از عرفان هر ذا عرفان و متجالی است سمو مجد او از ثناء هر ذاثناء حمد بلا مثل مر او را که چهره غیب خود را بر افئده کل

ممکنات جلوه گر فرموده بتجلیات ظهورات امر خود و شکر بلا شبه
مر او را که ضیاء مشارق شمس قدس خود را بر افئده کل موجودات
تابیده تا آنکه هیچ ذره از حظ عرفان او ممنوع و هیچ شئ از نصیب
عرفان او ممنوع نگردد لم یزل بوده بکینونیت ذات خود و لا یزال
خواهد بود بنفسانیت کنه خود از برای خلق خود اولی مقدر نفرموده
ص ۳۰
تا آنگه هیچ شئ در حق فیض او خطور تعطیل ننموده و از برای او آخری مقدر
نفرموده تا آنکه هیچ شئ از فیض او بعرصه قنوط نیامده لم یزل
مقدس و منزه بوده از نعت هر ذا نعتی و متعالی و متجالی بوده از
ثناء هر ذاثنائی وصف بساذج و مجرد وصف خلق او است و نعت
بکافور و مجهر نعت ملک او کل طرائز لم تزل در نزد طراز او لا طراز
بحت و کل شوارق لاتزال در نود شرق او لا شرق بحت عالم
بوده بکل شئ قبل وجود او و بعد وجود او در امکنه حدود او و قادر
بوده بر هر شئ بنفس او قبل از وجود او و بعد از فقود او آنچه خلق فرموده
موصوف بان نگردد و انچه ابداع فرموده منعوت باون نگردد
زیرا که کل وصف منجعل گشته بخلق او چگونه تواند دلیل شود بر علو
ازلیت او و کل نعت منوجد گشته بابداع او چگونه تواند سبیل
شود بر عرفان ابدیت او لم یزل محبوب داشته در هر ظهوری ارتفاع
کلمه اثبات خود را بانچه در امکان خلق او ممکن و انعدام کلمه نفی را
بانچه در امکان از انعدام ممکن و لم یزل کل خلق را داعی بوده
بسوی خود از علو فضل و رحمت خود بعد از استغناء ذات مقدس او
و استبهاء کنه مجلل او زیرا که معرفت ممکنات مر او را عزی است از
برای ممکنات که اله خود را شناخته و حب او موجودات را

شرفی است بر موجودات که ربّ خود را محبوب داشته چقدر
متعالیست بساط قدس عزت او که هر ذا عزتی نزد او خاضع و
ص ۳۱
چقدر متجالیست بساط عز رفعت او که هر ذا رفعتی نزد اون خاشع
لم یزل از برای او مثل ابهی در ملکوت سموات و ارض و ما بینهما و
مثل ابهی در ملکوت امر و خلق و مادونهما زیرا که در هیچ شئ غیر او دیده
نشود زیرا که شیئیت هر شئ بامر او است و امر او اظهر است از شیئیت
او بامر و هیچ شئ نیست که غیر او را قصد نموده یا نماید زیرا که هر شئ منتهای
عز و علو را محبوب داشته و میدارد و کل عز و علو خلفی است در کف
قدرت او و ظهوری است در یمین مشیت او موصوف بامکنه و
حدودات نگردد و احاطه او بکل ممکنات احاطه ذات نبوده
زیرا که اقتران ممتنع و بلا اقتران احاطه مقترنه ممتنع بل محیط بوده بکل شئ
بعلم نافذ خود و مستطیل بوده بر هر شئ بقدرت واقد خود چقدر
متعالیست ظهورات مجد او که هر شئ او را بلسان سر و جهر خود میخوانند و
چقدر متجالیست بساط مجد او که هر شئ باولیت و آخریت خود
او را طلب مینماید اگر گوئی که او اول است کل اوائل را خلق فرموده
تا آنکه تقدیس نمائی او را از ذکر اولیت و اگر گوئی او آخر است
کل اواخر را جعل فرموده تا آنکه تنزیه کنی او را از ذکر آخریت و اگر
گوئی او ظاهر است کل ظواهر را مخترع فرموده تا آنکه تقدیس کنی او را
از ذکر ظاهریت و اگر گوئی او باطن است کل بواطن را انشاء
فرموده تا آنکه تنزیه کنی او را از باطنیت و اگر گوئی او عالم است
کل علم را در امکان ظهورات خود قرار داده تا انکه تقدیس کنی او را
ص ۳۲

از عالمیت و اگر گوئی او قادر است کل قدرت را در مطالع اسماء
خود قرار داده تا آنکه تقدیس نمائی او را از قدرت و اگر گوئی
او محیط است کل احاطه را در جواهر افئده ساذجیات خلق خود
قرار داده تا آنکه تنزیه کنی او را از محیطیت و اگر گوئی او ممتنع است
کل امتناع را در مطالع امثال خود قرار داده تا آنکه او را منزه دانی
از کل امتناعیت و اگر گوئی او مرتفع است کل ارتفاع را در ادلاء
عز مملکت خود قرار داده تا انکه او را تقدیس نمائی از ارتفاعیت
و اگر گوئی او متعالیست کل علو را از برای قوام بساط قدس محضر خود
قرار داده تا آنکه تنزیه نمائی او را از علائیت اگر گوئی او متباهی است
کل بهاء را در طلعات مسبحین ذات مقدس خود قرار داده تا آنکه
تنزیه نمائی او را از بهائیت کرا توان که وصف نماید او را و حال
انکه وجود وصف بنفسه دلیل است بر خلق او و کرا توان که نعت
گوید مر او را و حال آنکه وجود نعت بکنهه منطق است بر جعل خود
کل اسماء ادلاء سلطان وحدانیت او بوده و هستند و کل امثال
امثال ملکان فردانیت او بوده و خواهند بود مستغنی بوده ذات
غناء او از ذکر استغناء و مستبهی بوده ذات بهاء او از نفس استبهاء
و مستجلل بوده ذات جلال او از نفس استجلال و مستجمل بوده
ذات جمال او از نفس استجمال و مسترفع بوده ذات استرفاع او
از نفس استرفاع او از نفس استرفاع
و مستمنع بوده ذات استمناع از نفس استمناع
ص ۳۳
و مستعظم بوده ذات استعظام او از نفس استعظام و مستکرم بوده ذات
استکرام او از نفس استکرام و مستسبح بوده ذات استسباح او از نفس استسباح

و مستقدس بوده ذات استقداس او از نفس استقداس و مستعزز بوده ذات استعزاز او از نفس استعزاز و مستکبر بوده ذات اکتبار او از نفس اکتبار و مسترضی بوده ذات استرضای او از نفس استرضاء و مستحبب بوده ذات استحباب او از نفس استحباب و مستشرف بوده ذات استشراف او از نفس استشراف و مستلط بوده ذات استلاط او از نفس استسلاط و مستملک بوده ذات استملاک او از نفس استملاک و مستعلی بوده ذات استعلای او از نفس استعلاء و مستجود بوده ذات استجواد او از نفس استجواد و مستکمل بوده ذات استکمال او از نفس استکمال و مسترضی بوده ذات استرضای او از نفس استرضاء و مستحفظ بوده ذات استحفاظ او از نفس استحفاظ و مستظهر بوده ذات استظهار او از نفس استظهار و مستفضل بوده ذات استفضال او از نفس استفضال و مستعدل بوده ذات استعدال او از نفس استعدال و مستبصر بوده ذات استبصار او از نفس استبصار چقدر متعالیست ظهورات مجد او که کل این اسماء ساجدند از برای قدس ارتفاع او و چقدر متباهی است ظهورات عز او که کل این امثال مستقربند باو بجود او از اول لا اول الی آخر لا آخر تجلی فرموده بخلق خود در هر ظهوری بمظهر نفس خود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء و تحدیدی و تعدیدی از برای

اعراش ظهور خود مقدر نفرموده و نخواهد فرمود از اول لا اول کل اعراش ظهورات داعی بسوی وحدانیت او بوده و الی آخر لا آخر کل کراسی ظهورات داعی بسوی او خواهند بود و در هر ظهوری بر اقتضای حکمت ذات ازلی خود و بر لطافت منظر کینونیت ابدی خود انچه مقتضای ملک خود را دیده سکان او را حکم فرموده و اهل آنظهور را باوامر

و نواهی خود مسترفع بسوی او داشته و مطیعین خود را بجوائز ما لا نهایه مستوعد بوده و اظهار قدرت فرموده بر آنچه وعده فرموده در خلق سموات و ارض و ما بینهما تا انکه هیچ ذره شک و ریب در استوعادات فضل و جود او در ملکوت امر و خلق ننموده و محتجبین از اوامر و نواهی خود را بحدودات متقنه در حیات و ممات حکم فرموده تا انکه هیچ ذره خطور دون رضای او را بر قلب خود جاری نساخته و کل وجود از ملکوت غیب جبروت شهود بحدودات متقنه او در
هر ظهور مسترفع و مستمنع گشته و اراده نفرموده از خلق هر ظهوری الا از برای استعداد خلق از برای ظهور آخر و حکم آخرت بالنسبه بحیات اولی در ذکر آنظهور بالنسبه بظهور قبل فرموده تا آنکه کل در یوم قیامت بظهورات بدعیه از ظهورات قبلیه محتجب نمانده و در
این ظهور در ذکر این حرف در لیل و نهار پنج مرتبه ذکر او را محبوب داشته که بر السنه عباد خود مستشرق گردد و اگر مقترن شود بذکر کلمتین بلفظ حی مکتفی بوده از این عدد و محبوب داشته ارتفاع

این حرف را در حیات و ممات او زیرا که ارتفاع سکان هر ظهوری ارتفاع مظهر نفس اوست و ارتفاع مظهر نفس او ارتفاع ذات غیب لا یرای او در مقام تجلی او در این عرش ظهور بوده و هست و حکم فرموده بر محتجبین بعدد هاء از زمرد بلا عدل و بر نسی اگرچه در حیات خود باشد حکمی مقدر نفرموده از راه جود و فضل خود و این حکم را نفرموده الا از برای اتقان امر خود و اثبات ظهور خود و استعداد کل از برای یوم قیامت اخری و ظهور من یظهره الله در ملکوت عُلی و ادنی و ما بینهما من ذرة الاولی الی الذرة الادنی

تا آنکه سکان هر ظهوری تا منتهای او باوامر و نواهی او مستقرب
بوده و باشند تا انکه باین ترتیب در ظهور بعد مستقرب بوده باشند و
باین لطافت در قیامت اخری مسترقی بمبدء گردیده شوند
و مستبهی ببهاء قدس لم یزل در آخرت و اولی مفتخر گردند له الحمد
من قبل و من بعد و انا کل له حامدون
بسم الله الابهی الابهی
حمد و سپاس بی قیاس ذات محبوب لم یزلی را سزاست که
لم یزل باستقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و لا یزال
باسترفاع امتناع ذات مقدس خود خواهد بود نشناخته او را
هیچ شئ حق شناختن و عارف نگشته مر او را هیچ شئ حق ستایش
نمودن چه قدر متعالی است بساط قدس سلطان وحدت او
ص ٣٦
که کل ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر سجاد طلعت او بوده
و هستند و چه قدر متجالی است علو امتناع قدس او که کل موجودات
از اول لا اول الی آخر لا آخر متوجه بوده اند بانوار وجهت او
و خواهند بود لم یزل الله کان ربا و لم یزل الله کان حقا و لم یزل الله
کان عدلا و لم یزل الله کان حیا و لم یزل الله کان فردا و لم یزل الله
کان عالما و لم یزل الله کان قادرا و لم یزل الله کان حاکما و لم یزل الله
کان سالطا و لم یزل الله کان مالکا و لم یزل الله کان مقتدرا
خلق فرموده کل ممکنات را از اول لا اول بمشیت اوّلیه خود
و خلق خواهد فرمود الی اخر بل آخر بمشیت ظاهریه خود نبوده از
برای خلق او اولی که ذکر قبل آن شود و نیست از برای آن آخری
که ذکر بعد آن شود لم یزل ملک در حول ملک در صقع ابداع

خود متحرک بوده و ممکن در حدّ امکان خود مترقی و از آنجائی
که خلق فرموده کل ممکنات را از برا یمعرفت خود و جعل
فرموده کل موجودات را از برای عبادت خود و اختراع فرموده
کل کائنات را از برای محبت خود و انشاء فرموده کل ذرات را
از برای طاعت خود و احداث فرموده کل من فی ملکوت الارض
و السموات را از برای ظهور قدرت خود هیچ ذرهٔ نبوده و نیست
که از علل وجود خود محتجب باشد و کل او را بلسان کینونیت خود
علی ما هی علیه میخوانند از ذره اولیه الی ذره آخریه و از طلعت
ص ۳۷
مشرقیه الی وجهت مغربیه و از کینونیت بدئیه الی ذاتیت ختمیه
و از لا نهایة ساذجیه الی لا نهایة کافوریه کل بر آنچه جعل شده
زیرا که شیئیت هر شئ بشیئیته دلیل است بر استطال قدرت او
و استقلال عظمت او و استجلال رفعت او و استفضال رحمت او
و استعدال سطوت او و اختیار فرموده از بین کل اشیاء سلسله
انسان را و ناطق فرموده او را بحمد و ثناء خود و مختار فرموده
او را از ابنای جنس حیوان کل حیوانات بحمد و مجد خود و حب
و معرفت ذات مقدس خود و لم یزل تصفیه فرموده و میفرماید
خلق سلسله انسان را در هر ظهوری بمظهر ظاهر در آن ظهور و سکان
هر ظهور قبلی را اگر مستشرق نگردند بظهور بعد حکم بلا شئ میفرماید
زیرا که وجود آنها خلق شده از برای معرفت و محبت ظاهر در
ظهور و همینقدر که محتجب از این لطیفه ربانیّه و دقیقه الهیه شدند
حکم لا شئ در حق ایشان ثابت میگردد و حکم آنها حکم ابناء جنس آنها
میگردد زیرا که امتیاز سلسله انسان بعرفان و طاعت پروردگار

لم یزل بوده و هست و همینقدر که از این سر محتجب ماند از
علل ذات خود محتجب مانده و از ثمرهٔ اون محتجب گشته این است
که در هر ظهور بعد از ظهور بیّن حکم افناء این مظاهر را ظاهر در ظهور
میفرماید و لئآلی مأخوذه را حکم بر کلشئ زیرا که آنها فائز گردیده
بمبدء رضای حق لم یزل و حب عادل ممتنع لا یزال مراقب بوده
ص ۳۸
در هر ظهور نفس خود را که لا شئ نگشته و حکم ابناء جنس حیوانیت در
حق خود ظاهر نکرده و مستمسک بشجره حقیقت و ظهورات قدس
او بوده در هر ظهور که او است ذریعه هدایت کل موجودات
. و وسیله کرامت کل ممکنات
و بدان که در هر ظهور که ظاهر میگردد چونکه سکان ظهور قبل
بمثل آنچه بالنسبه بظهور قبل تمکین مظهر ظهور الله را مینمایند در ظهور
بعد نمینمایند این است که حکم لا شئ در حق آنها جاری میگردد از
اول لا اول الی امروز هرگاه کل بر منهج حقیقت مستسلک یک
انسان که باطن حیوان باشد در سلسله انسان مستظهر نبود
و کل در هر ظهور باشراقات شمس حی قیوم مستشرق و در هر بطون
. بما شرق از آنظهور مستنیر
و بدان که سکان ظهور بیان امروز سکان فردوس ابهی و افریدوس
اعلی هستند و ما سوای آنها چونکه از ثمرهٔ وجود خود محتجب مانده
حکم لا شئ در حق آنها شده و همین قسم سکان اینظهور را بالنسبه
بظهور من یظهره الله ملاحظه کن تا آنکه در یوم قیامت از
فزع اکبر آنروز ایمن گردی و نظر بطلعت وحده حقه نما و از کثرت
بوحدت محتجب و بوحدت کثرت را مستجذب گشته تا آنکه در

هر ظهور بر سریر قدس مستریح بوده و باش و در هر بطون بشوارق
ما شرق از شمس ظهور مطمئن و متباقی و بدانکه اثمار شجرهٔ هر ظهور اوامر
ص ۳۹
و نواهی اواست که لم یزل حی و حیوان بوده و هست و کل امر در
هر ظهور در اثبات اثبات بوده و نفی نفی و کل شئون دیگر در
هر ظهور طرازات این امر بوده و هست و در هر ظهور ظاهر در ظهور
آنچه را که مشاهده علت اثبات شجره اثبات و انعدام شجره نفی
می بیند من قبل الله امر میفرماید زیرا که امرالله ظاهر نمیشود الّا
از آن و در هر ظهور مبدء حکم را گرفته که ما سوای آن از کل اوامر
و نواهی شئون اثبات آن است که کلمه توحید باشد
و چونکه کلمه توحید محقق نمیگردد الّا بذکر ظاهر در هر ظهور این است
که امر شده و چونکه کلمه ثانی ثابت نمیگردد الّا بذکر ادلاء اوّلیه و اوامر
ممتنعه رفیعه و نواهی که من قبل الله امر شده این است که رشته
تفصیل کلمه توحید در این ظهور باعداد کلشئ منتهی گشته و هر ظهور را
مثل این ظهور تصور نما که قصد ظاهر در ظهور اثبات توحید حی
لم یزل قیوم بوده و ما سوای آن از کل اوامر و نواهی و شئون این
کلمه ممتنعه بوده و هست و همچنین الی آخر لا آخر هر ظهوری که ظاهر
گردد اراده او نبوده و نیست الا اثبات وحدانیت ذات
مقدس الهی و صمدانیت حی ممتنع لایزالی و کل شئون دیگر را
بمقتضای حکمت الهیه و فضل و عنایت ربانیه مقدر میفرماید
تصور کن امروز که چقدر ملل در فوق ارض هستند و کل لا اله
الا الله میگویند و ذکر نبی خود را بعد از ذکر توحید مینمایند و
ص ٤٠

در کتاب خود اوامر و نواهی نبی خود را عالمند و بان عامل و عند الله
حکم سلسله انسان بر آنها نمیگردد و بعد هم الی اخر لا آخر بهمین نظر
ناظر شو که در هر ظهور و ظاهر در آنظهور و اوامر و نواهی آنظهور سبب احتجاب
تو نگردد از ظهورات ما لا نهایت بعد که خداوند حی لم یزل و لا یزال
متجلی بوده و هست و او در هر یوم در شأن بدیعی و خلق منیعی بوده
و خواهد بود او را عبادت کن از آن سبیلی که او محبوب میدارد
در هر ظهور نه سبیلی که خود در ظهور قبل بان متربی گشته که آن
سبیل اگر باعلی ذروه عز او رسی ثمره از برای تو نمیبخشد نظر کن در
نزد ظهور نقطه فرقان اگر چه کل سکان ظهور انجیل باوامر و نواهی
ان کما امر الله عامل نبوده ولی در آنها بوده که بحدود دین خود عامل
بوده و در آنظهور ادلاء اثبات حی لا یموت بوده ولی بعد از
ظهور آخر چگونه شده حال آنها من بعد را هم بمثل ما قبل بعین
حقیقت و فراست مشاهده کن و در هر ظهور از حدائق ابکار
شجره وحدانیت و اثمار قدس اغصان فردانیت باذن
. مالکها اخذ کن
و بدان که در هر ظهور تا خلق آنظهور بغایت کمال نرسد مشیت
ایزدی و اراده حی لم یزلی بر عود خلق قرار نخواهد گرفت و از
بدء هر ظهور تا یوم ظهور آخر هر ادلائی که ظاهر گردند مشیت اثبات
آن ظهور بوده و هستند و طرائز اطراز آن بطون بوده و خواهند بود
ص ٤١
و کل مرایائی هستند که مدل هستند از شمس وحدت آنظهور و بلوراتی
هستند متشعشعه که حکایت میکنند از طلعت آن بطون
و بدان که لم یزل و لا یزال حجت من الله بر خلق او بوده زیرا که

قوام به شئ بمشیت الله بوده و هست و بتصور نمیاید که وقتی شئ
بوده و حجتی بر آن شئ من عند الله بالغ نبوده که اگر چنین تصوری ممکن
بود باعتراف بقدرت الهی و علم نافذ او و رحمت واسعه او و
حجت بالغه او کجا توان که تصور نمود تعالی الله عن ذلک علوا عظیما
بلکه همین قدر که وجود حی لم یزل بوجوده در ازل الازال ثابت بوده
و هست وجود عرش حقیقت در صقع ابداع در ازل الازال رتبه
خود لایزال بوده و خواهد بود الّا انکه در یوم قیامت ظاهر و مشرق
و در ایام غروب خود عالم و باطن ولی در حین بطون آن ادلائی بامر او
در هر ظهور بوده و هست که حفاظ دین او بوده و هستند و شهداء
بر خلق از قبل او بوده و خواهند بود و اونهایند سرج هدایت
در لیل الیل که کل بهدایت آنها مهتدی و آنها در یوم قیامت
شناخته میشوند و همان مظاهری هستند که در حین ظهور شمس حقیقت
ایمان آورده و میآورند و کینونیات ایشان مدل بر حجت باطن
بوده و هست و در هر ظهور اظله عکسیه بهم میرسد که بظاهر
اظهار آن دین را مینمایند و متبع حدود آن میشوند ولی کینونیات
ایشان چون از غیر شجره اثبات بوده در یوم قیامت ظاهر میگردد
ص ٤٢
نظر کن بعلماء هر ملت در فوق ارض که آنها همین عباد هستند که
در آنظهور اظهار ایمان و اتباع حدود الهی را نموده و چونکه ظهور
آخر مشرق گشته کینونیت نفیبه ایشان ظاهر گشته و همچنین الی آخر
بلا آخر مشاهده کن که در قیامت اخری اگر یک نفس در بیان ماند
و بمن یظهره الله مؤمن و موقن نگردد کینونیت آن از نفی بوده
که اظهار اثبات نموده و همچنین ظهور بعد از من یظهره الله را

نظر کن و اخذ نتیجه کن و همچنین ظهور بعد بعد من یظهره الله را ملاحظه
کن و اخذ نتیجه کن و همچنین ظهور بعد بعد بعد من یظهره الله را ملاحظه
کن و اخذ نتیجه کن و اگر بدوام ذات مقدس الهی ذکر بعد بعد بعد
بعد من یظهره الله را کنم حلاوت آن از فؤآدم بیرون نمیرود و در
امکان ممکن بوده و خواهد بود و کل را مثل شمس در وسط السماء
مشاهده نموده و مینمایم زیرا که ما سیأتی مثل ما مضی بوده عند
الله و عند ناظر بعین الله و وصیت میکنم تو را و سکان هر ظهوریرا
که بعین وحدت در بحبوحه کثرت نظر نموده و رشته حیات
کل شئ را مدد هر ظهوری دانسته و در هر ظهور بظاهر در آنظهور
مؤمن و موقن گشته که در حیاتت در عین رضاء الله بوده و
خواهی بود و بعد از مماتت در بحبوحه رضوان لم یزلی بوده
و خواهی بود و تو را محتجب نکند کثرت این خلق و انجماد آنها
بر امر خود که اگر فرضا تصور شود در یک ظهوری شجره حقیقت

ناطق گردد و کل تامل نمایند در حق او کل در لا اله منفی بوده
و هستند اگر چه در روی ارض باقی هستند ولی بقای ایشان در
نار بوده و هست و کل اثبات آن نفس ممتنعه مرتفعه بوده و مدد
کل وجود از امر او بوده و اگر بر عکس تصور شود که اگر ظهوری ظاهر
شود و یک نفس غیر مؤمن بر روی ارض نماند آنوقت کینونیت
نفی در هوای افک میماند مثل آنکه میگوئی هیچ شمسی نیست الا شمس
سماء حال شمس در مقابل مي بینی که نفی آن کنی یا نه الا انکه در هوای
ذکر بذکری متذکر میگردی این است قدر نفی در تلقاء شجره حقیقت
و بدانکه این خلق از دو شق بیرون نیستند یا کینونیات آنها

از شجره اثبات است یا غیر آن اگر کینونیات آنها از شجره
اثبات است صفاتی که از دون آن شجره از آنها ظاهر میگردد
از شجره نفی است و در حین موت از آنها گرفته میشود و بشجره
نفی داده میشود و طیب و طاهر قبض روح میگردند و اگر کینونیت
آن از شجرهٔ نفی است اعمال حسنه که از آن ظاهر میگردد از
اوراق شجره اثبات است و در حین قبض روح آن از آن
گرفته میشود و بصاحب شجره داده میشود و آن بر غیر طیب و طهر
بمقر خود منتهی میگردد و محبوب داشته خداوند ذکر حی را در
آیهٔ که ذکر شهادتین در آن نازل فرموده در هر لیل و نهار
عدد واحد و اگر ذکر نشود عدد هاء کفایت میکند در ذکر و اگر

فراموش شود بر او شئ نبوده و نیست و اگر محتجب ماند بعد از علم
بان در هر لیل و نهار که از آن فوت میگردد عدد هاء از لعل
اصفر بر ذمه او وارد میآید و این نیست الا انکه کل مراقب امر الله
بوده تا انکه محتجب نگردند و خداوند لم یزل و حی قیوم لا یزال
لم یزل و لا یزال غنی بوده از کل شئ و مستغنی است از هر شئ و کل
مفتقر بوده اند باو و خواهند بود و او است غنی متعال
بسم الله الاجلل الاجلل
تسبیح و تقدیس ذات محبوب لم یزلی را سزاوار بوده و هست که
لم یزل باستجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لا یزال باستمناع
استرفاع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را حق شناختن
هیچ شئ و پرستش ننموده او را حق پرستش نمودن هیچ دون شئ متعالی
بوده در عز ازل از ثناء کل ممکنات و مقدس بوده در قدس

قدم از نعت کل موجودات چه قدر متعالی است ارتفاع
ص ٤٥
امتناع ساحت قدس او که کل مسبحین ذروه قدس و مقدسین ملکوت
انس لم یزل و لا یزال بثناء او مستثنی و چقدر مرتفع بوده بساط
مجد وحدت او که کل آلهین جبروت عز و اربابین لاهوت
مجد لم یزل و لا یزال بنعت او مستنعت کرا توان که ثنا گوید مر او را
و حال آنکه نفس ثناء خلق او بوده و هست و کرا توان که ثنا نگوید مر او را
و حال آنکه غیر او مشهود او نبوده و نخواهد بود حمد بلا مثل مر او را سزاست
و نعت بلا عدل مر او را لایق که کل ذرات را بعرفان نفس خود خلق
فرموده و کل ممکنات را ببرهان امر خود جعل فرموده و کل کائناترا
از بحبوحه نیستی بذروه هستی آورده و کل ذرات را از بحبوحه فنا بذروه
قدس بقا خونده او است اول که موصوف باولیت نمیگردد و او است
آخر که منعوت بآخریت نمیگردد و او است ظاهر که مثنی بظاهریت
نمیگردد و او است باطن که مستشیر بباطنیت نمیگردد او است که
کل اوائل را بلا اوائل جعل فرموده و او است که کل اواخر را
بلا اواخر احداث فرموده و او است که کل ظواهر را بلا ظواهر
اختراع فرموده و اوست که کل بواطن را بلا بواطن انشاء فرموده
لم یزل مرتفع بوده بساط قدس وحدت او از سجده سجادون و
ممتنع بوده ذروه عز کبریاء مجد او از عبادت عبادان از اول لا اول
الی آخر لا اخر در هر شأنی بجلوهٔ جلوه گر و در هر ظهوری بمظهری متجلی و در
هر بطون بمبطنی متبهی بوده و هست کرا توان که احصای اعراش ظهور
ص ٤٦
آنرا نماید از اول بلا اول و کرا توان که احصای اعراش بطون او را نماید

الی اخر بلا اخر حمد و شکر مر او را که در هر ظهور شناسانیده خود را
بخلق خود و شکر بلا مثل مر او را که در هر بطون مدد داده بکل شئ
بنفس کل شئ لا من شئ و آنچه ظاهر فرموده در ظهور خود او است که
مستحق ستایش بوده نه غیر او و او است که مستحق پرستش بوده نه غیر او
لم یزل وحده وحده لا شریک له بوده و لا یزال وحده وحده لا
شریک له خواهد بود کل وجود پرتویست از تجلی جود او و کل ما
کان و یکون تعکس است از اشراق فضل او کرا توان که عارف نگردد
او را و حال آنکه غیر او او معبودی نبوده و نخواهد بود و کرا توان که
عارف گردد مر او را و حال آنکه غیر از آن غیبی نبوده و نخواهد بود و ضیآء
آفتاب قمص طلعت او کل وجود را مستشرق و بهاء انوار طلعت او
از لامکان الی کنه اماکن را مستنیر کل سلسله ممکنات از اول لا اول
له مستعرج بوده و هستند بسوی او و احدی منتهی نگشته باو و کل سلسله
کائنات الی اخر لا اخر له مستصعد خواهند بود بسوی او و احدی
بذروه قدس او منتهی نخواهد گشت چقدر متعالیست مطالع اشراق
او و چقدر متجالیست مجالی انوار اون که هر ذا اشراقی نزد اشراق
آن لا شئ و هر ذا نوری نزد نوران بلاشئ و چقدر مرتفع است بهاء
طلعت او که هر ذا بهائی نزد آن بلا بهاء و چقدر مرتفع است
بساط قدس مجد ثناء آن که هر ذا ثنائی نزد ثناء ان بلا ثناء لم یزل

در جعل بوده و هست در هر یوم خلقی را که در اول نبوده و لا یزال در
احداث بوده و هست و در هر شان عبادی را که من قبل نبوده او است
که کل ممکنات در کف قدرت او بوده و هستند و او است که
کل ذرات در یمین هیبت او بوده و خواهند بود مخصوص فرموده

سکان اینظهور را باشراق انوار طلعت ذات خود و بظهورات
مجد سلطان وحدت خود تا انکه کل ذرات از ملکوت بدایات
و لا بدایات و نهایات و لا نهایات بشوارق اشراق آن مستشرق
و ببوارق ابراق آن مستبرق و بحقایق احقاق آن مستحقق و برقایق
ارقاق آن مسترقق و بدقایق ادقان ان مستدقق و بسبائق اسباق
آن مستسبق و بلواحق الحاق ان مستلحق و بزواهق ازهاق آن مسترهق
و بسمایق اسماق آن مستسمق و برتایق ارتاق آن مسترتق و بفتایق
افتاق آن مستفتق و بخلائق اخلاق آن مستخلق و برزایق ارزاق آن
مسترزق و بصدایق اصداق آن مستصدق و بکواین اکوان ان
مستکون و بحوادث احداث ان مستحدث و بجذائب اجذاب ان
مستجذب و بطرائز اطراز آن مستطرز و ببهائی ابهای آن مستبهی و
بجلایل اجلال آن مستجلل و بجمایل اجمال آن مستجمل و بعظایم اعظام
آن مستعظم و بنوائر انوار آن مستنور و برحایم ارحام آن مسترحم
و بتمایم اتمام آن مستهتم و بکمایل اکمال ان مستکمل و بکبائر اکبار ان
مستکبر و بغرائز اعزاز آن مستعزز و بقدائر اقدار ان مستقدر و
ص ٤٨
و بمناهج انهاج آن مستنهج و ببهایج ابهاج آن مستبهج و بزواهر ازهار
آن مستزهر و بظواهر اظهار آن مستظهر و ببواطن ابطان آن مستبطن
و باواخر اوخار آن مستوخر و باوایل اولاء آن مستأول و برضائی
ارضای آن مسترض و بجبایب احباب آن مستحبّب و بشرایف اشراف آن
مستشرف و بسلایط اسلاط آن مستسلط و بملایک املاک آن
مستملک و بعلائی اعلان آن مستعلی و بکرایم اکرام آن مستکرم و بلطایف
الطاف آن مستلطف و بفضایل افضال آن مستفضل و بجواید

اجواد آن مستجود و بوهایب اوهاب آن مستوهب و بمناین امنان
آن مستمنن و بحناین احنان ان مستحنن و بجواهر اجهار آن مستجهر و
بجراید اجراد آن مستجرد و بسواذج اسذاج آن مستذوج و بروایح
ارواح آن مستروح و بعناصر اعصار آن مستعصر و بجواذب اجذاب
آن مستجذب و بانچه نسبت باو داده میشود و مستنسب و بانچه از مطلع
قدس او مشرق میگردد مستشرق زیرا که این بوده حظ ممکنات و
نصیب موجودات از مطلع ذات غیبی و مشرق نفس ازلی و از آنجائی
که حکمت بالغه آن در هر ظهور بارتفاع آن قرار گرفته و در هر بطون
بامتناع آن از اول لا اول در هر ظهوری ادلائی را مستدل بر
ظهور خود فرموده و در هر بطون شهدائی را مستشهد بر تجلیات
خود داشته تا آنکه احدی از ممکنات از عز قدس او محتجب نمانده
و بذروه جود و فضل او منتهی گشته و بدانکه نبوده از برای
ص ٤٩
ملک حق اولی در صقع ملکیت خود و نیست آخری از برای او در صقع
ملکویت آن و من لا نهایه الی لا نهایه سیر آن بوده در حول نفس خود و
در هر ظهوریکه کور بغایت لطافت رسیده و طور بنهایت نزاکت
تجلی فرموده بر خلق خود بعرش که مصطفی داشته از خلق دیگری که مرتضی
فرموده از عباد خود و لم یزل سنت او این بوده و هست و لا یزال
طریقت آن این بوده و خواهد بود و در نزد هر ظهوری ظهورات
قبل را مرتفع فرموده تا آنکه کل منقطع گشته بسوی او و مستجذب
گشته بظهورات مجد او و مستروح گشته بارواح قدس ان و مستعرج
گشته بمطالع امر او و مسترقی گشته بشوارق عز او تا آنکه احدی در
اعراش وقوف ننموده و بظاهر در اعراش ناظر گشته که اگر غیر از

این بود منهاج خلق اول لا یزال الی خلق آخر باقی میبود و از آنجائی
که خلق هر شئ انا فانا در ترقی بوده و هست و مدد او من الله در هر
شأن باستعداد قابلیت آن بوده و خواهد بود این است که در هر
ظهور مالک کل ظهورات و در هر بطون صاحب کل بطونات کل را
بسوی خدا خونده و بانچه ملاحظه فرموده عروج خلق و صعود آنها را
مقدر داشته و او بوده مظهر فضل لم یزلی و حی قیوم ابدی وجود قدوس
سرمدی و موهبه سبوح احدی که در هر ظهور بانچه محبوب حی لم یزل
بوده و مطلوب واحد لا یزال بر الواح ممکنات تجلی فرموده و از
تجلیات ظهور این ظهور ذکر این حرف بوده که از بدء ظهور مستشرق
ص ۵۰
بشوارق شمس ظهور گشته و الی حین صعود مستثبت در اثبات استنبات
ذکر آن حی لا یموت بوده و محبوب داشته محبوب لم یزل ذکر آنرا در هر
لیل و نهار بر عدد لقای آن در ظهور محبوب لا یزال و امر فرموده در
حق محتجبین از امر او بانچه امر فرموده در مقام خود و حکم بر نسی نفرموده
از منتهای فضل و جود خود و بدان که این اسمی بوده که مستکمن علومات
حقه ظاهر در هر ظهور بوده و کلمات مستنبطه از باطن در بطون
از اقلام ان ظاهر گشته که لایق بوده بر حفظ و ثبت ان و محبوب
داشته حی لم یزل ارتفاع مقعد او را و مرهوب لا یزال امتناع محل
آنرا و ملائکه سموات در هر شأن از حی لا یزال سائل بوده از برای
وفود بر آن و سکان ارض تا ظهور من یظهره الله مستدعی بوده
. و هستند از برای مطلع قدس او
و بدانکه هیچ عزی نبوده از برای هیچ شئ الّا بطاعت محبوب خود
و رضای مقصود و از آنجائیکه طاعت حی قیوم و رضای مهیمن قدوس

از برای سلسله ممکنات ممکن نبوده الا در مظهر ظواهر ان و در مطلع
بواطن آن مقدر فرموده حی لا یموت و حق لا یفوت از برای این
حرف این عز شامخ و مجد باذخ را که اگر قضای حی قیوم جاری نگشته
مرآت قابلیت ان در کمال استعداد بوده که در ملک شوارق
ما لا نهایات ظاهر نماید و بوارق لا نهایات جلوه گر سازد
ولی از آنجائی که قضای الهی جاری و سبیلی از برای هیچ نفس بر دون
ص ۵۱
امضای آن نبوده و نیست خداوند مقدر فرموده در قیامت بعد
از این قیامت در ایام طلوع من یظهره الله استرفاع این
اسم و استمناع این ذکر را و بر من یظهره الله بوده که آنچه در این
ظهور مشاهده نموده مرتفع فرماید و آنچه مستحق کینونیت خود آن بوده
. باو عطا فرماید
و بدانکه در هر ظهور از برای حی قیوم مشارقی بوده مشرقه و بوارقی
بوده مولعه که حکایت مینموده از برای اثبات وحدانیت ذات
مقدس لم یزل و اطراز رضوان ذکر اول و کل در اعلی علو ذروه
قدس خود و ادنی دنو ذره طین خود مستسبح بوده اند ذات مقدس
الهی را و مستقدس بوده اند حی ممتنع لا یزالی را و مستوحد بوده اند
ذات او را و مستکبر بوده اند نفس اون را و مستعظم بوده اند کینونیت
آنرا و عز آنها در این بوده که کینونیات انها در مقام لطافت
و رقت بجائی منتهی گشته که انیت آنها در انها مرتفع و در آنها
غیر محلی حقیقت جلوه گر نگشته و در آنها دیده نشده و نمیشود الا
نقطه بیان که در آن دیده نمیشود الا مطلع سبحان و مقدس
قدسان و لا یزال خداوند محبوب داشته و میدارد ارتفاع

این مرایا را بانچه ممکن است در امکان از ارتفاع زیرا که ارتفاع
انها دلیلی است از برای ارتفاع طلعت وحدانیت و امتناع
انها الی منتهی الامتناع سبیلی است از برای امتناع و جهة ازلیت
ص ۵۲
در هر حال مراقب این مرایا بوده که غباری بر آنها ننشسته که بقدر
آن از تعکس خود باز مانند و رطوبات هواء بر آنها نازل نشده
که بقدر آن از حکایت خود باز مانند زیرا که بلاغ ایشان بحد
مرآتیت و کینونیت بلوریت موهبئه نیست که در حق کل جاری
گردد بلکه فضل خاص بوده در من یشاء الله قدر آنرا دانسته
در هر شأن و مراقب جذبات ان بوده و ولهات آن
که شئ که سبب گردد از فتور آن در آن ظاهر نگردد تا انکه بما
یمکن در امکان از فضل حضرت سبحان منتهی گردد و آیتی گردد
از برای مستدلین در هر حین
و قبل حین و بعد حین
ص ۵۳
بسم الله الاجمل الاجمل
تسبیح و تقدیس ذات محبوب لم یزلی را سزاوار بوده و هست که لم یزل
باستجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لا یزال باستمناع استرفاع
کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هیچ شئ حق شناختن و عبادت
ننموده او را هیچ شئ حق عبادت نمودن لم یزل متعالی بوده بساط قدس
وحدانیت او از عرفان کل ممکنات و ایقان کل موجودات و و
لا یزال مقدس بوده و هست کینونیت ازلیه او از ثناء کل کائنات و
نعت کل ساذجیات خلق فرموده کلشئ را لا من شئ و جوهر کل شئ را

در شئ و جوهر شئ را در کل و جوهر کل را در واحد اول قرار داده
تا آنکه کل ممکنات بذروه فیض جود او رسیده و بافق قدس مجد او
منتهی گشته چقدر متعالیست بساط قدس عزت او که کل سلاطین
ملکوت اولیات و آخریات بسجده از برای او مفتخر و کل ملاکین جبروت
ص ٥٤
اولیات و آخریات بوقوف بین یدی او متعزز او است که هیچ شئ
او را ادراک نتواند نمود بکنه ذات مقدس او و هیچ شئ نتواند که
از او محتجب ماند بقدر ذکر شئ زیرا که شیئیت هر شئ بمشیت او
بوده و چگونه توان که متوجه نشود و علل وجود خود را عالم نگردد
و از معلل علل لا من علل و مکون کون لا من کون و مبدع بدع
لا من بدع و مخرع خرع لا من خرع و منشئ نشئ لا من نشئ و محدث
حدث لا من حدث و مذوت ذوت لا من ذوت عارف نگردد
ممتنع بوده ذکر این نوع بیان از اول لا اول الی آخر لا اخر هر شئ
بشیئیت خود عبادت میکند او را و دلالت میکند بر وحدانیت
او و مدل است بر صمدانیت او و مستدل است بر فردانیت او
و مستشهد است بر اینکه الهی غیر از اون نبوده و نخواهد بود و ربی
غیر از ان نبوده و نخواهد بود و خالقی غیر از آن نبوده و نخواهد بود
و رازقی غیر از آن نبوده و نخواهد بود و ممیتی غیر از آن نبوده و نخواهد
بود و محیی غیر از آن نبوده و نخواهد بود و مصوری غیر از آن نبوده و نخواهد بود
و عالمی غیر از آن نبوده و نخواهد بود و قادری غیر از آن نبوده و نخواهد بود
کل متوجهند باو بتجلیاتی که فرموده بهر شئ بنفس آن شئ در رتبه آن
شئ در هر شأن از برای خود عرش ظهوری و کرسی بطونی مقدر
داشته تا آنکه کل بان حجب ابهی و سرادق اجلی بر عرفان وحدانیت

آن پی برده و بر اقرار بصمدانیت آن موقن گشته و تحدیدی
ص ٥٥
از برای مظاهر ظهور آن نبوده نه از اول لا اول و نه از آخر لا آخر
بعدد آنچه در امکان ممکن از عدد و لا عدد از برای او اعراش ظهور
بوده و خواهد بود ولی در هر ظهور بر عرش مستظهر که کل بان مستدل
بر وحدانیت آن گردند و او است که از هر بطون بر کرسی خود مستبطن
. و کل او را عابد و ساجد بوده و هستیند
حمد بلا عدل مر او را سزاست بر اینکه شناسانیده کل را بتجلیات
مبدعه خود و شکر بلا شبه مر او را سزاست که در هر شان
عارف گردانیده خلق خود را بعرفان مظهر نفس خود و محبوب
داشته که باقتهارات ذات مقدس کل را داخل بحر عرفان خود
گرداند اگر کل بطوع و رغبت مستغرق نگشته از سعه جود و فضل
خود و در هیچ ظهور امری بر هیچ شئ نفرموده الا از برای ظهور استغنا
و قدرت خود در حق کل شئ و خلق نفرموده کل ممکنات را بر اینکه
از خلق نفرمودن مستوحش بوده و جعل نفرموده کل موجودات را
بر اینکه بعد از جعل فرمودن مستانس باشد لم یزل غنی بوده از کلشئ
باستغناء ذات مقدس خود و مستغنی بوده از هر شئ باستغناء کنه
لم یزل خود و در هر لیل و نهاری که طالع گردد از برای آن عرش ظهور
ظاهر و کرسی بطونی باهر بوده و هست و نمیتوان تصور نمود که
بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه از تاسعه بانچه توان احصاء نمود از
تجزءآت تاسعه بوده یا باشد و از برای آن عرش حقیقت ظاهر
ص ٥٦
یا باطن نباشد و در هر ظهور عرش حقیقت را منفرد در ظهور فرموده

تا آنکه دلیل بر فردانیت ذات مقدس خود گردد و کل اسماء و امثال
خود را که بضیاهای مشرقه خود مستعرج فرموده در ظل کینونیت ذات
مقدس خود حکم فرموده تا آنکه کل از خیط وحدت منفک نگشته
و بر اثبات اثبات در مطلع اثبات مستثبت بوده و هیچ لذتی را
خداوند مثل اثبات اثبات خلق نفرموده و کل شئون لذات
باین جعل میگردد نظر نموده در لذات جسدیه که اگر مثبت اثبات
نهی فرماید چگونه ناگوار میگردد یر مستلذذین و شبهه نبوده و نیست
که کل شئون لذات فرع اثبات اثبات بوده و از آنجائی که
اثبات اثبات ثابت نمیگردد الا بنفس نفی لذات آنرا مضاعف
فرموده و حزن آنرا هم مضاعف فرموده تا آنکه کل ممکنات
در حزن فی سبیل الله ضعفین اجر خود را درک نمایند و در ابتهاج
بر نفی ضعفین اجر خود را مستدرک باشند تا آنکه افئده ایشان
راضی گردد و ارواح ایشان ساکن و نفس ایشان مطمئن و اجساد
ایشان متلذذ تا آنکه سبب گردد بر قوت در اثبات اثبات
و ارتفاع ارتفاع و امتناع امتناع و استقلال استقلال و
استجلال استجلال و استعلاء استعلاء و استبهاء استبهاء در سبیل حی لا یزال
و محبوب لا تزال و از آنجائی که اثبات اثبات فرع بر اثبات اثبات
مظهر اثبات است از این جهة است که ذکر کلمه نبوت مقترن گشته
ص ۵۷
و اول را لابد خواهد گفت و اثبات اثبات میشود ولی هرگاه ثانی را نگوید
بذکر کلمه توحید زیرا که هر کس کلمه ثانی را نگوید از اول محتجب میماند
از این سبب بوده که در هر ظهور ادلاء الله در امتناع و ارتفاع عرش حقیقت
مسرع بوده و در استقلال و استجلال که سر صمدانیت مجد بوده

تا آنکه باین سبب شمس کلمه توحید بر الواح مرایای کل کائنات تابیده گردد و کل مستعد گردند از برای ظهور کلمه توحید در قیامت اخری و بدانکه اوّل هر ظهوری ذکر الله بوده نه ذکر رسول ولی ذکر الله از رسول ظاهر بوده نه از غیر رسول و حمد مر او را که در هر شان بملائکه خود مدد داده کل ممکنات را و بتجلیات مشرقه خود قوت عطا بخشیده کل ذرات را و بدانکه عرش ظهور در هر ظهور غیر اثبات کلمه توحید هیچ قصد نفرموده و نخواهد بود و آنچه می بینی از شئون اوامر و نواهی لاجل اثبات این کلمه بوده که باثبات آن دلیل بر اثبات آن گردد و بایقان آن سبیل بر ایقان آن گردد و نظر کن در اسلام یک امر آن بر هر نفس در عمر خود بعد از استطاعت طواف بر حول کعبه است که از طین است و آن نفس که اراده مینماید تا اول متذکر کلمه توحید نگردد کجا میتواند بگوید محمد رسول او بوده و اگر متذکر باو نگردد کجا میتواند بگوید این امریست از اوامر آن پس نظر کن که ارتفاع این بیت بکجا منتهی میگردد و محتجب از مبدء آن مشو تا یوم انتهاء محتجب نمانی و محبوب داشته حی لا یموت و قدوس لا یفوت و قیوم لا یزول و محبوب لا یحول بر اینکه کل ممکنات بر نهجی ترقی نمایند که در یومیکه

من یظهره الله ارتفع و امتنع ذکره از غیب الغیوب ذکر انی انا الله لا اله الا انا میفرماید کل منجذب گشته و بشئونات دیگر محتجب نگشته و بایات ظاهرات که کل از آنها عاجز هستند مهتدی گشته تا آنکه کل وجود از ملکوت غیب و جبروت شهود در هر ظهوری محبوب خود را ظاهرا شناخته و بحجاب او مستدرک رضای او گشته و بدانکه در هر ظهوری که طالع میگردد کل شئ در

ظل آن مستظل بوده باستحقاق آن زیرا که ظهور الله بوده و اگر
داخل نگشته از عدم استعداد سکان آنظهور بوده و الا قدرت
من الله تعلق گرفته مثلاً حین ظهور نقطه فرقان محبوب میداشت
حی سبحان که در حیات آن کل ما علی الارض مقر بوحدانیت
ذات مقدس الهی و بنبوت آن عرش غیر متناهی گردند و باوامر
و نواهی آن متقرب بسوی آن باشند ولی هرقدر که نشد از
ضعف ادلاء آنظهور بود که بقول ابنای این زمان بی مدرک بوده
و الّا چگونه میشود که ظهور الله ظاهر گردد و ذرهٔ بر روی ارض ماند
که در ظل ظلال ظلالیت آن مستظل نگردد نه اینست که قوت
خداوند در هر ظهور بسکان آن عطا نفرموده یا قدرت نبخشیده
بلکه از جهة بعد ایشان بوده نظر کن در ظهور عیسی قبل محمد که اگر
ادلای ایمان باو در دین خود مستبصر بودند و مثبت اثبات آنظهور
چرا یک حرف از تورية بر روی ارض باقی باشد پس بدانکه در
ص ۵۹
هر ظهور همینقدر که سکان آن ظهور ما یحتاج خود را در نزد خود
جمع می بینند از مقصود الهی محتجب میمانند نظر کن در ظهور نقطه
فرقان که چقدر سلاطین در امت او ظاهر گشته و همه بحد محدود
ملک خود راضی گشته و از اثبات اثبات بر آنچه خداوند وعده
فرموده لیظهره علی الدین کله محتجب گشته و الا چرا امروز یک نفس
غیر از حروف فرقان بر فوق ارض باشد و همچنین مشاهده کن
در هر ظهوری و مستبصر شو در هر بطونی و همتت را پست مگردان
اگر خداوند عالم ظهورات قدرت بر یدت جاری فرماید و بحد حدود
خود راضی مشو که فضل و جود حی لم یزل از حد وعد بیرون بوده و

اگر من یظهره الله طالع گردد و یک حرف غیر از حروف الا
الله در رضوان ظهور باشد کجا سکان اینظهور اثبات اثبات
و نفی نفی نموده و حال انکه اول دین این کلمه بوده و بعد از ثبوت این
شئون دیگر در ظل این بوده
و اینکه محبوب میدارد خداوند که هیچ شئ در علم او باقی نماند الا انکه
در ظل اثبات داخل گردد از برای آنکه در یوم ظهور خود از هیچ
نفسی کلمه غیر بلی مشاهده نگردد و الا چه نفع می بخشد که در طول عمر
خود لا اله الا الله گوید و در یوم ظهور الله یک بلی بحق نگوید و
این است که یکدفعه کل اعمال لا شئ میگردد زیرا که از جوهر الجواهر
آن محتجب گشته و از ساذج السواذج آن مبعود مانده اگر ظهوری
ص ٦٠
ظاهر و کل در ظل آن مستسجد باستحقاق ذات مقدس او نه بر اجتبار
و اقتهار فضل و جود او آنوقت ارياح جنت بر افئده کل ممکنات
تابیده و اینکه می بینی در هر ظهور باجتبار و اقتهار محبوب میدارد
که عباد خود را داخل رضوان فرماید از این جهت است که خود آنها
باستحقاق الله توحید او را بجا نمیاورند و اقرار بر مظهر آن نمینمایند
و اعتراف بر اوامر و نواهی آن نمیکنند و الا جود و فضل او اعلی
و اجل از این بوده که راضی شود بر هیچ ذرهٔ دون فضل و جود خود را
ولی چونکه می بیند بطوع و رغبت عبادت معبود خود را نمینمایند
و سجده از برای مسجود باستحقاق او نمیکنند راضی میشود بر اقتهار
و اجتبار بر بعضی تا آنکه سبب گردد بر ارتغاب و اطواع خلقی دیگر
و اینهم نبوده الا از فضل و جود او و قنّ و احسان و کرم و لطف
و رحمت او و الا او لم یزل و لا یزال غنی بوده از هر شئ و مستغنی

بوده از کل ما خلق و یخلق ولکن چونکه مشاهده میفرماید که کل از
برای توحید او خلق شده و کل را محتجب مي بیند از این جهة است
که امر میفرماید بهدایت عباد خود و محبوب میدارد بر اینکه کل
در هر ظهوری داخل رضای آن گردند نظر کن اینظهور ظهور خامس است
که دو هزار و هفتصد و هفتاد و یک گذشته و هنوز از امت موسی
بتوریّة که کتاب خود در آن ظهور بوده عاملند این نوع اثبات
اثبات و نفی نفی است و حال آنکه در هر ظهوری اسباب استیلاء و
ص ٦١
قدرت از برای سکان آن ظهور فراهم آمده ولی خود بخود مشغول و دو
روز آنرا مغتنم و از ثمره اثبات اثبات محتجب قدری تدبّر و تفکّر
نموده که خداوند عالم خلق نفرموده هیچ شئ را عبث و هر شئ را که جعل
فرموده اول اعتراف بوحدانیت خود را از او گرفته و بعد اقرار
بمظهر نفس خود را در آن ظهوری که ظاهر بوده و بعد بانچه از مظهر آنظهور
ظاهر گشته از ذرّه تا ذرّه و در ذکر این اسم ذکر این حرف را محبوب
داشته در لیل و نهار عدد هاء و مستعجب مشو که این هم امری است
مثل اوامر دیگر چگونه در حول طین طواف میکنی که امرالله بوده
نظر بامر نموده نه بشئون آن که حکیم علی الاطلاق از حکمت امر و نهی
میفرماید و او بوده بهترین عالمین و اگر محتجب گشتی برآنچه حکم فرموده
ملتزم میگردی و اگر فراموش نموده او اجل از این بوده که از تو
سئوال فرماید و هو الغنی المتعال
بسم الله الانور الانور تسبیح و تقدیس ذات محبوب
لم یزلی را سزاوار بوده و هست که لم یزل باستجلال استقلال ذات مقدس
خود بوده و لا یزال باسترفاع استمناع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته

او را هیچ شئ حق شناختن و ستایش ننموده او را هیچ شئ حق ستایش نمودن
ص ٦٢
خلق فرموده کل شئ را لا من شئ بقدرت کامله خود و ابداع فرموده
کل شئ را لا عن شئ بمشیت ممتنعه خود چقدر متعالی است بساط قدس
عزت او که کل او را بوحدانیت ستایش و چه قدر مرتفع است بساط
عز رفعت او که کل او را بفردانیت متوحد حمد بلا مثل مر او را سزاوار
که لم یزل از اول لا اول الی آخر لا آخر جود او بر انجعال کلشئ تعلق گرفته
و شکر بلا مثل مر او را سزاوار که الی آخر لا آخر له فضل او بابداع هر
شئ تعلق خواهد گرفت منزه بوده عزّ نزیه او از تنزیه کل منزهین
و مقدس بوده عز تقدیس او از تقدیس کل مقدسین و متعالی بوده علو
تسبیح او از تسبیح کل مسبحین و متجالی بوده سمو تمجید او از تمجید کل ممجدین
لم یزل عالم بوده بهر شئ قبل وجود آن بلا آنکه در اثبات علم او احتیاج
بذکر معلوم گردد و لا یزال قدرت او مستطیل بوده بر هر شئ بلا آنکه
ذکر مقدور در رتبه قدرت آن گردد کل باستحقاق ذات مقدس
او او را ستایش و کل باستجلال کنه مقدس او او را پرستش خلق فرموده
کل ممکنات را لا من شئ بمشیت اولیه خود و جعل فرموده کل موجودات را
لا عن شئ باراده آخریت خود و قرار داده مثل مشیت خود را بمثل طلوع
شمس که اگر ما لا نهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نخواهد و اگر ما لا نهایة
غروب نماید یک شمس زیاده نخواهد بود و هر ظهور شمس حقیقت را مثل
طلوع یومی قرار داده و مثل خلق را مثل بلورات حکم فرموده که اگر
مستحکی شوند از شمس حقیقت سمت اسمیت و صفت وصفیت در آنها
ص ٦٣
ظاهر و اگر محتجب شوند حکم لا شئ در حق آنها مستثبت حمد مرا

اورا که اشراق فرمود بر کل ممکنات شوارق عز قدس خود و تجلی
فرموده بکل موجودات بمطالع مجد خود تا آنکه هیچ شئ از عرفان
او محتجب نگردد و کلشئ باعتراف بوحدانیت آن مستبلغ ذروه
فضل و جود گشته و مثل خلق نور را در اسماء خود بمثل خلق نفوس
قرار داده که هیچ جهة انیت در آنها مشاهده نمیگردد و در مقام
تقابل و تحاکی و تعاکس از ظهورات شمس وحدت او بما هو علیه حکایت
نموده و اینکه کل از اول لا اول او را باسم نواریت و الی آخر لا آخر
باسم ظهاریت خونده وصفی بوده از شوارق ظهورات تو و نعتی
بوده از مطالع تجلیات آن و در هر ظهور مراقب گشته در نزد جعل نور
که فتن کل در آنجا بوده و مثل نفوس نوریة را بمثل مصباح مشاهده
که بنفسه محترق و ما حول آن بآن مستضیئ و همچنین ادلاء مثبته بر اثبات
در مقام نور بذروه عزی منتهی گشته که جهة امساک و جود در آنها
نمانده و بمبدء قدس ظهور الله مسترجع گشته و کینونیات خود را
نور نموده از برای هدایت کل ممکنات تا آنکه کل بانها مستنیر گشته
و بذروه عز توحید مستعلی شده و بدانکه در خلق فرقان مقام نور
مقام کلمه ها بوده که در ادعیه مرویه بعد از ذکر عظمت بذکر نور خدا را
خونده و آن نوریست که چون از برای محمد رسول الله مستعلی گشته لله
شده و اول نور را مشاهده کن که عبادی نبوده که نزدیک روند
ص ٦٤
چنانچه در اخبار ظاهر است و آخر آنرا که در آخرت آن جهت بر عالم مشاهده
کن که در یوم عرفه چقدر عباد در نزد مطلع آن نور حاضر و در کل بلاد
بسبب اشراق نور محمدی چقدر اشراقات مرتفع در دین اسلام مرتفع
ولی بعین بصیرت در هر ظهور ناظر باش که در مبدء نور منتهای

ما قدر له را مشاهده کنی و در نزد جعل نور محتجب نگردی که قدرت بر
جعل نور از اسماء دیگر مستطیل تر بوده و مراقب باش ایام
من یظهره الله را که در آن روز روز بساط نور بیان باعلی ذروه
علو رسیده مثل آنچه امروز در فرقان مشاهده میکنی و ضعف ضعف
آن بما لا نهایه اگر آنروز نور را از نار شناختی و خود را از نار حجاب
نجات دادی و بنور حباب مستعرج الی من یظهره الله شدی دلیل است
و از معنی آن محتجب مانده چقدر نفوس که از یوم ظهور رسول الله تا یوم
شهادت حسین ابن علی علیهما السلام خدا را بنور او خوندند و آیه نور را
در قرآن تلاوت فرمودند و در یوم جعل نور غیر از مظهر نور یا
هفتاد و دو نفس نبود که مصداق آیه الله نور السموات گردند
و بانچه خدا را بان خونده خود مقبل شده باشند از این سبب است
که در هر ظهور نور اکثر بنار مبدل میشود و خود مطلع نمیشوند نظر
کن در یوم شهادت سید الشهداء علیه السلام کل اهل آنزمان بحدود قرآن
عامل بودند ولی در مقام ظهور نور مبدل شد نور ایشان بنار و
ص ٦٥
نفع نبخشد آنها را و اعمالی که در اسلام نموده بودند و در هر ظهور
مراقب ظهور امر الله بوده که حین ظهور نور فصل ما بین حق و دون
حق است چنانچه در ظهور نور اسلام بهمان فصل شد ما بین
اهل رضوان و سکان نار اگر آنروز مستبصر نشدند ولی امروز
میبینی که ذکری از نار نیست بل کل آنها را لعن مینمایند و می بینی
ارتفاع ذکر نور را و ادلاء آنرا در هر ظهور مثل این مشاهده
کن و در ایام ظهور من یظهره الله محبوب نبوده که جعل حزنی
شود از برای او ولی اگر مشیت الله قرار گرفت که از برای او

نوری جعل شود مستبصر بوده در بیان که داخل در نار نشوی
و حال آنکه در کل عمرت تمنای نور بودنرا نموده و قدری تامل کن
در ارتفاع قدرت و امتناع رفعت در ظهور آخر بالنسبه
بظهور اول که چگونه تجلی فرمود خداوند بکل موجودات بنور
و تجلی فرموده بکل موجودات بعد از طلوع نور بظهور خود و
در کمال اسماء اعداد آنرا منتهی فرمود این نبوده و نیست الا از رحمت
آن بر کل ممکنات و موهبه آن بر کل موجودات و نه این است
که مشتبه شود در ظهوری ادلاء نور از نار نظر نموده در ایام شهادت
حجت خامس که آنهائی که در مقام نار برآمده باعتقاد خود
میخواستند که اثبات دین اسلام را نمایند و بر نور بغیر واقع کلماتی
بسته بودند که قلم حیا میکند از ذکر او چنانچه در زیارت ان
ص ٦٦
میخوانی اشهد انک قد اقمت الصلوة و اتیت الزکوة الی آخر که
اینها از جهة اموری بود که در آنجا نسبت میدادند و الا بلا
مستمسک چگونه توانستند با مثل حجت خامس این نوع سلوک نمایند
و حال آنکه در دین خود خونده بودند آنچه خداوند در قرآن نازل
فرموده و من قتل نفسا فکأنما قتل الناس جمیعا و با وجود علم باین حکم
من قبل الله و خود را مؤمن بقرآن دانستن و با آنچه در شآن او از
رسول الله ظاهر شده بود باز تبدیل دادند کینونیات خود را
بنار و در آن زمان نکردند این حکم را در حق آنحضرت الا انکه
علمای آنزمان فتوی دادند چنانچه در یوم عاشورا هفتاد نفر در
جند نار بود که کل تلاوت قرآن مینمودند و امر مینمودند بانچه
که مینمودند حال مراقب باش در هر ظهوری که در حین ظهور نور

این قسم کل خارج میشوند و خود گمان میکنند که از جهة اقامه امر خدا نموده در زمان ائمه هدی مثل این زمان نبوده بلکه آنهائی که در مقابل بوده کل داعیه خلافت داشته و بر خود نمی پسندیده که حکمی دون حکم خدا نموده باشند و با وجود این این نوع ممتحن شدند و بیرون رفتند بر نفس بصیر سزاوار بوده و هست که در هر ظهور بادلاء حجت آن ظهور مستمسک گشته و بظهورات قبل از ظهور بعد محتجب نمانده زیرا که در نزد هر ظهور بدعی سکان ظهور قبل نفی میگردند چنانچه نظر نموده در هر ظهوری که ظاهر شده آنچه باو وارد شده از سکان ظهور قبل بوده

ص ٦٧

و حال آنکه کل ظهور قبل مدعی اثبات بوده و متبری از نفی حال در بیان مستبصر شده لعل در یوم من یظهره الله نفی نگردی و حال آنکه خود را اثبات میدانسته که اگر مثلا تصور شود کل ما علی الارض مؤمن باو و منتظر ظهور او و بعد که ظاهر شود یک نفس در سبیل او نور گرد در سر باطن باطن در حق او الله نور تابت و مابقی در نار نفی محتجب ببین امر چه قدر دقیق است اگر چه شبهه نبوده و نیست که کور در ترقی بوده و هست و ادلاء نور اگر مرتفع نگردند متنزل نخواهند شد الا آنکه بر استیطال ظاهر گردد شمس حقیقت که آنوقت کینونیات نوریه در حجب نور میمانند و بکون نمیآیند و لم یزل خداوند موصوف بنور بوده و هست اگر واقع شود ظهوری که در آن حزنی بر شمس حقیقت واقع نشود که محبوب حی لایموت بوده و خواهد بود ولی اگر واقع شود بعین حقیقت بباطن نور مشاهده نموده تا آنکه مبدل نشود کینونیات اثبات ظهور قبل بنفی ظهور بعد و ذاتیات نور ظهور قبل بنار ظهور بعد و محبوب داشته

خداوند ذکر این حرف را بعد از ذکر کلمتین بحدودی که در احرف
قبل ذکر شده تا آنکه ذکری باشد از برای ذاکرین تا قیامت آخری
لعل در آن قیامت مثل این قیامت خلق محتجب نگردند و بادلاء
من یظهره الله مهتدی بهدی الله شده باشند و بانوار شمس
حقیقت مستنور گشته و باشراقات صبح ازل مستشرق تا آنکه
ص ٦٨
هیچ نفسی در هیچ شأن عبادت نکرده باشد الّا الله وحده او کل در
هر ظهور بانچه از نزد او ظاهر میگردد و مستظهر شده تا باعلی ذروه
خود منتهی شده باشند
ص ٦٩
بسم الله الاقدم الاقدم
تسبیح و تقدیس ذات حی قیوم لم یزلی را سزاوار بوده و هست که لم یزل استقلال
استجلال ذات مقدس خود بوده و لا یزال باسترفاع
استمناع کنه مقدس خود
خواهد بود نشناخته او را هیچ شئ حق شناختن و ستایش ننموده او را هیچ شئ
حق ستایش نمودن خلق فرموده کل شئ را لا من شئ بقدرت مستطیله خود
و جعل فرموده کلشئ را لا عن شئ بمشیت ممتنعه خود تا آنکه کل ذرات
از اول لا اول له الی آخر لا آخر له بعرفان او مستفخر و بتوحید او مستعزز
و باعتراف مظاهر ظهور آن و اوامر و نواهی مستشرقه از منبع جود مستنیر
گشته تا آنکه هیچ شئ در هیچ شأن از آنچه ممکن است از جود او در حق
او ممنوع نگشته و کل شئ بذروه فضل و جود او منتهی گشته و چونکه این ظهور
بر اسم هاء ظاهر گشته بتجلیات هائیه کل حروفات امکانیه و اکوانیه
را مستجلی گشته تا آنکه کل بظهورات مشرقه از شمس حقیقت و مطلع فردانیت

مستغنی گشته له الحمد فی ملکوت العلی ثم فی جبروت الادنی بما یحصی الله
حتی یرضی و فوق ما یرضی و فوق فوق ما یرضی انه هو الرضی فی الاخرة
و الاولی و محبوب داشته ذکر این حرف را در ظل ان اسم در لیل و
نهار بعدد هاء و در حین تلاوت ایه شهدالله انه لا اله الا هو و ان
ذات حروف السبع عبده و کلمته و ان ادلاء الحی هم اول خلقه قل کل
بامرالله من عنده یخلقون بعدد واحد مستکفی بوده ولی اگر ذکر اول شود
بعدد واحد از ثانی کفایت نکند و اگر ذکر ثانی شود از ذکر حی کفایت
ص ۷۰
شود ولی در اولیتین عدد واحد و در حی عدد باء در لیل و نهار ذکر
شده تا آنکه کل بذکر الله مستذکر بوده و بر ناس حکمی مقدر نشده در عالم
بانچه مقدر شده و حد خود از عدد باء از یاقوت حمر ذکر شده تا انکه
کل ذکر الله مستذکر شده و از امر آن محتجب نگشته والله خیر الذاکرین
بسم الله الاقرب الاقرب
ترفیع و تمنیع ذات محبوب لم یزلی را سزاوار بوده و هست که
از اول لا اول له باستقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و الی
آخر لا آخر له بارتفاع امتناع کنه مقدس خود خواهد بود لم یزل در عز
ازل و قدس لم یزل مقدس بوده از کل ما خلق و منزه بوده از کل ما
یخلق و متعالی بوده از وصف کل ممکنات و متجالی بوده فوق کل
ذرات نشناخته او را حق شناختن هیچ شئ و ستایش ننموده او را
حق ستایش نمودن هیچ شئ بعد از آنکه کل بانچه ممکن است در امکان
او را عارف و آنچه متصور است در اختراع او را عابد بوده و خواهند
بود ولی اینقدر استحقاق ممکنات بوده نه استحقاق ذات مقدس او
و او اجل و امنعتر بوده از اینکه استحقاق کل ممکنات بپرستش او مقترن

گردد و عرفان کل کائنات بمعروفیت ان مذکور گردد چه قدر متعالی است
ص ۷۱
علو قدس او که کل ذرات از اول لا اول له الی آخر لا آخر له او را سجده
نموده و چه قدر متجالیست ارتفاع جلال آن که کل از اول لا اول له
الی آخر لا آخر له او را عبادت نموده بر اینکه نبوده الهی غیر از آن مستحق
پرستش و سوای آن ربی مستحق ثناء و عرفان و عبادت و ایقان حمد
بلا مثل مر او را سزاوار بوده و هست که کل ممکنات را لا من شئ بمشیت
خود ابداع فرموده تا آنکه بنصیب ذروه حب او و حظ عرفان
او منتهی شده و در هیچ شأن نبوده که بر خلق خود از قبل خود حجتی
قرار داده که احدی نگوید امروز رضای الهی چه بوده یا خواهد بود دار
اول لا اول له کل را بمشیت اولیه خلق فرموده و الی آخر لا آخر له کل را
بمشیت اولیه خلق خواهد فرمود و مثل مشیت اولیه را مثل شمس فرض
کنی که اگر بما لا نهایه طلوع و غروب نماید متعدد نمیگردد و همچنین
مشیت اولیه اگر بما لا نهایه در این عالم ظاهر گردد مدل علی الله بوده و
هست و ظاهر در آنها مبدل نمیگردد اگر چه اعراش متبدل میشود چنانچه
از اول لا اول له الی امروز سنت اعراش ظهور الله این بوده که در هر
ظهور باسمی ظاهر شده و خداوند عز و جل مظهر آنها بوده و انها قائمند
بالله و کل قائمند بانها و در آنها جهة انها دیده نمیشود بلکه در کل جهة
وحدت ظاهر بوده و هست نظر کن که هیچ رسولی آمده که خلق را بسوی غیر
خداوند عز و جل خوانده باشد زیرا که در انها غیر ظهور الله ظاهر و باطن
و اول و آخر نبوده مثلا ظهوری باسم نوح و ظهوری باسم ابراهیم و ظهوری
ص ۷۲
باسم موسی و ظهوری باسم عیسی و ظهوری باسم محمد و ظهوری باسم من یظهره

الله و ظهوری باسم من یظهره الله و ظهوری باسم من یظهره الله و
ظهوری باسم من یظهره الله بعین حقیقت مشاهده نموده و من یظهره الله را
من ظهر دیده تا آنکه در هیچ ظهور محتجب نمانی و کتاب من یظهر را کتاب
من ظهر دیده تا آنکه در هیچ ظهور از اوامر و نواهی الهی محتجب نشوی مثلا
اگر سکان ظهور کور عیسی در رسول الله بعین عیسی نظر نموده بودند
غیر از او را نمی شناختند و بعینه اتباع رسول الله را مثل اتباع عیسی
میدیده و احدی از سکان در آنظهور در اینظهور محتجب نمیماند و همچنین
قبل از عیسی الی اول لا اول له ببین و همچنین بعد از محمد الی آخر لا آخر له
ببین و در هر ظهوری چشم حقیقت را باز کن که باختلاف آنظهور
مختلف نشوی و بنظر وحدت در کل ظهورات آنظهور نظر کن و هر
شئ را در مکان خود ببین تا هیچ نوع تعارض در آنظهور نبینی و صراط
الله را در هر ظهوری اوسع از سماء لا اول له الی ارض لا آخر له بینی و سماء
اسماء را خداوند عز و جل اسم غیاث قرار بوده و ارض سماء را
اسم ذخار زیرا از اسم غیاث اعلی عددتر نازل نفرموده و از
اسم ذخار بعد از آن و ناقص فرموده از ارض سماء عدد یاء را
و بان سماء را مستولی بر ارض نموده و در کینونیات سماء و ارض
حب و ود خود را قرار داده که هیچیک بلا نفس دیگر ساکن نمیگردند
و همچنین روح هر شئ را در رتبه اسماء ببین و اسماء را ادلاء الله
ص ۷۳
ببین زیرا که در اسماء ظاهر نیست الا مسمای و مسماس کل اسماء واحد بوده
و هست لا واحد بالعدد بل واحد بالذات و مثل هر اسمی را مرآتی
فرض کن که در مقابل شمس تعکس بهمرسانیده مثلا در هر ظهوری
که شجره حقیقت ظاهر میگردد هر وصف آن خلقی میگردد متذوت

و ان خلق مرآتی میشود که مدل میگردد بر ان وجوهر کل اسماء در نفس مسمی بوده و هست و ظاهر در اسماء غیر از مسمی نبوده و نیست و عبادت مکن اسم را با مسمی که در حدّ شرک وارد شوی و عبادت مکن اسم را بلا مسمی که در حدّ کاف وارد شوی بل عبادت کن خدا را که کل این اسماء اسم او هست و کل مدل بر او است و او است وحده وحده لا شریک له در عز ازل و قدس قدم نظر کن در هر ظهوری در ادلاء آنظهور که لیاقت اسمیت در آنها ظاهر شده آیا در آنها غیر از ظاهر در ظهور دیده میشود یا نه شبهۀ نیست که در خلق انجیل غیر از عیسی ظاهر نیست زیرا که مبدء کل ان بوده و در خلق فرقان غیر از محمد و در خلق بیان غیر از نقطه بیان و در خلق من یظهره الله غیر من یظهره الله و همچنین الی آخر لا آخر له و چونکه در عرش ظاهر در ظهور ظاهر نیست الا الله این است که مسمای کل اسماء واحد بالذات بوده و هست ولی از این دقیقه محتجب نشوی که مسمای هر اسم در رتبه خود آن اسم هست ولی کل بالله بوده و من الله مثلا اسم جبار مسمای جباریت در اسم جبار است

ولی در جبار دیده نمیشود الا الله که مسمای آن در رتبه ان مرآتی هست که دلالت نمیکند الا بر خداوند و همچنین کل اسماء را مشاهده کن و مسمای هر اسمی را در رتبه خود آن اسم ببین و کل سماء را با مسمیات انها لله و من الله و فی الله و الی الله مشاهده کن ولی نمیتوانی مشاهده این مطلب را نمود الا انکه در هر ظهوری کل ادلاء آنظهور را در ظل شجره حقیقت مشاهده نمائی مثلا در ظهور من یظهره الله یکی از برای او آب میدهد مرآت

کینونیت او هو الساقی میگوید و یکی منع میکند مرآت کینونیت
ان هو المانع میگوید و یکی عطاء میکند مرآت کینونیت او
هو المعطی میگوید و همچنین در کل اسماء و صفات جاری کن
دقیقه الهیه و لطیفه ربانیه را و سعی کن در هر ظهور از ادلاء ظاهره
در آنظهور گردی که از ادلاء امر و خلق شوی که اگر ماندی و اگر
ادلاء ظهور قبل بودی لا شئ میشوی مثل آنکه می بینی که در هر ظهوری
چه قدر مظاهر فعل ظاهر در آنظهور شدند و در نزد ظهور آخر
چونکه مستظل در ظل آن ظهور نشدند منسوب الی الله افعال آنها
نگشت و کل لدون الله شدند و در هر ظهور اولا سعی کن که
بحجت انظهور مستبصر شوی و حجت را دلخواه خود قرار مده بلکه
انچه خداوند خواسته قرار دهد راضی شو که اگر دلخواه خود قرار
دهی مثلت مثل امم سابقه خواهد شد و در بدء ظهور محتجب
ص ۷۵
خواهی ماند بدان که ایمان تو که فرع دخول در دین است از برای
رضای خداوند است چگونه سبب دخول تو در دین دلخواه تو باشد
آنچه خداوند حی لا یموت خواسته و مقدر فرموده ببین امر چه قدر
دقیق و لطیف است که کل از برای رضای خدا میخواهند داخل در
دین شوند ولی سبب دخول در دین را دلخواه خودشان قرار
میدهند و در هر ظهور زل اقدام ظهور قبل از این سبب بوده و هست
زیرا که امت موسی اگر معجزه موسی را در نزد عیسی دیده بودند احدی
محتجب نمیشد و همچنین است عیسی اگر در نزد رسول الله دیده بودند
یک نفر از نصاری محتجب نمیماند و همچنین در هر ظهوری مشاهده کن
و ببین که جوهر ما یقوم به الدین کل چه چیز است ایا غیر رضاء الله

بوده و یا هست و بان در هر ظهور مسترضی بشو نه برضای خود یا خلق
و بدانکه حجت من الله در هر ظهور بالغ و کامل بوده و هست و
حجتی که من قبل الله بوده باید که کل از او عاجز شوند تا اثبات قدرت
در نفس ظاهر در آنظهور مستثبت گردد بعد از آنکه این را یافتی
در هر ظهور چه واحد چه ما لا نهایه مسترضی باش و لم و بم مگو و آنچه
ظاهر میشود ظاهر من عند الله ببین و در آنچه
ظاهر میشود بنظر وحدت مشاهده کن نه بنظر کثرت و هر شئ را
در صقع خود حکم کن تا آنکه نه در نفس آنظهور و نه در بطون آن ظهور
دو حرف متعارض نبینی نظر کن در هر ظهوری که سکان آنظهور
چقدر اختلاف میکنند و مبدء اختلاف کل ظهوراتی است
ص ٧٦
که از صاحب آنظهور ظاهر شده هر یک بظهوری سیر میکند و از
دیگر محتجب میماند این است که اختلاف در هر ظهوری واقع میشود
و حال آنکه خداوند هیچ چیز را در هیچ ظهور مثل اختلاف نهی
نفرموده و کل را بر اتحاد و احتباب امر فرموده زیرا که تو در
این ظهور که مختلف میشوی ثمره آن در ظهور دیگر الی الله راجع میشود
که از نفس عملت اکبرتر است عند الله که اگر مطلق عالم نشده بودی
که اختلاف کنی بهتر بود با انکه عالم شدی و اختلاف ظاهر نمودی
و ضر در قیامت دیگر بادلاء آنظهور منتهی شد نظر کن در ظهور
انجیل که چند فرق شده اند و در زمان ظهور رسول الله بهمین
سبب از ایمان باو محتجب مانده و حال انکه در زمان ظهور
انحضرت هفتاد نفر از علمای نصاری ایمان آوردند و اگر کل
متحد بودند در ظهورات انجیلیه کل بمثل آن هفتاد نفر ایمان

میآوردند سبب نشد مگر همان اختلافی که در میان خودشان
بهم رسیده بود نه اینکه لله نموده بودند بلکه هر یک باظهار اینکه
حق بر ید من است یک نوعی اختلاف نمود و دو روزه
عمرش گذشت و رفت و طین شد و ثمره آن ماند و الی الله
در یوم ظهور رسول الله راجع شد حال ببین که این اختلاف
چه نفع باو رسانیده و همچنین در فرقان نظر کن که چقدر
مختلف شده بودند و اول ظهور نقطه بیان یک طایفه از این
ص ۷۷
طوایف اظهار ایمان نمودند و دیگران بسبب همین محتجب ماندند
که ما در مذاق غیر از آنها هستیم و اینقدر حیوانند که نمیفهمند که
در هر ظهوری این اختلافات راجع میشود بنفس ظهور و همینقدر که
صاحب ظهور ظاهر شد کل اختلافات بر او عرض میشود و نسبت
کل باون سواه بوده و هست و آنچه که حکم فرماید محقق بر حقیّت میگردد
و آنچه را که نهی فرماید محقق بدون حق میگردد و عالم ارض بر منهج
یقین در دین خود بوده و باین سبب مهتدی بظاهر در آنظهور شده
و مابقی چونکه مسلک ایشان غیر علم و یقین بوده بهمین محتجب مانده
و از آنچه از برای آن خلق شده محروم و اگر کل بر این منهج میبودند
کل بشرف هدایت مهتدی میشدند حال در هر ظهور اگر عالمی همت
خود را قرار ده که اختلاف واقع نشود و اگر واقع شد از آنجائی
که احاطه قلبی ندارند که هر شئ را در جای خود مشاهده نمایند بحکمت الهیه
و لطیفه ربانیه رافع آن اختلاف شده و هیچیک را ردّ ننموده و
این را در صقعی از وجود حکم نموده تا آنکه کل بر
منهج واحد تربیت شده تا ظهور دیگر لعل در آنظهور باین سبب کل

بشرف هدایت مستنیر گردند که این افضل کل اعمال بوده در هر
ظهور ولی نه این است که امر الله مختلف شود یا آنکه حق از آن
واحد تجاوز نماید مثلا نظر کن در ظهور فرقان حکم الهی بر فرض
صلوة جمعه بوده حال حکم الله تا قیامت دیگر همین بوده و انهائي
ص ۷۸
که غیر از این حکم نموده محتجب از حکم آنظهور گشته و حجت بر آنها
همانهائی که بعلم وجوب عامل بوده و آنجائی که نهی از ائمه بوده
در مقام تقیه بوده نه آنست که حکم مختلف شود بلکه مورد مختلف
شده که حکم مختلف شده و صلوة جمعه در جای خود بوده و حکم
تقیه در جای خود ببین که چقدر اعمال در فضل شب و روز
جمعه نازل شده و جمعه را جمعه نگفته مگر اینکه مراتی است که
حکایت میکند از مقام جمع الجمع که مقام نقطه اولیه باشد
که حی اول در آنجا مخزون بوده و هست ولی کل بآيۀ که مدل بر او است
مستعظم امر الله میشوند ولی در مقامیکه یوم جمعه از برای او خلق
شده مستبصر و مستشعر نمیشوند حال این است حد خلق در هر
ظهور و تو که در بیانی مغرور مشو بعلم و عمل خود که امتحانت در
یوم من یظهره الله میشود اگر آنروز نجات یافتی بایمان او
ببال بر ایمان بخود و الا اگر عالمی مثل یکی از علمای نصاری خواهی
بود و اگر غیر عالم مثل یکی دیگر از آنها بلکه چون هر ظهور فاصله
میگردد مقامت ابعدتر میگردد اگر مستبصر باشی و اگر مهتدی
شدی که اقربتر میگردی بما لا یحصی و هیچ نعمتی مثل این نبوده و
نیست که در هر ظهوری عبد بظاهر در آنظهور مهتدی و در بطون
آن بنظر وحدت در کل کثرات مستنظر و در هر ظهور آخر

حین ظهور مهتدی و الا میرود انجا که عرب نیزه انداخته اگر چه
ص ۷۹
اتقای سکان آنظهور باشد نجات ده خود را بعقل و ادراکی که خداوند
در تو خلق فرموده که این است عز نه غیر این و ما ینبئک احد مثل الله
والله خیر هادی و وکیل
ص ۸۰
بسم الله الاعلم الاعلم
تسبیح و تقدیس ذات حی قیوم لم یزلی را سزاوار بوده و هست که لم یزل
باستجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لا یزال باسترفاع
استمناع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هیچ شئ حق
شناختن و ستایش ننموده او را هیچ شئ حق ستایش نمودن از
برای او اولی نبوده و آخری نخواهد بود زیرا که اول بجعل او اول
میگردد و آخر بجعل او آخر و بر خلق توحید و معرفت خود را
ثابت فرموده از علو وجود خود و سمو فضل خود و الا چگونه لایق
میگردد عدم بحت بعرفان و توحید قدم صرف و هیچ فضلی
در حق ممکنات اعظم از عرفان او نبوده و نخواهد بود و از برای
خلق خود اولی قرار نداده و آخری قرار نخواهد داد که تعطیلی در فیض او
بر قلب کسی خطور نماید و از اول لا اول له عالم بوده بکل شئ و قادر
بوده بر هر شئ و الی آخر لا آخر له عالم است بر هر شئ و قادر خواهد بود
بر هر شئ و بدانکه از برای معرفت او دو مقام در صقع ابداع
ظاهر گشته یک مقام صرف تقدیس و ساذج تنزیه که در آن مقام
توصف بوصف و تنعت بنعت سزاوار نبوده و مقدس بوده
از کل اسماء و منزه بوده از کل امثال و آن مقامی است که در فرقان

اشاره فرموده سبحان الله عما یصفون یعنی آنکه خداوند منزه
بوده و مقدس بوده از وصف عباد خود چگونه از دون وصف
ص ۸۱
ایشان و این دین مقام تسبیح از تسبیح و تقدیس از تقدیس و تنزیه
از تنزیه و تجلیل از تجلیل و تعزیز از تعزیز و امثال این عبارات
مجتذبه موصوف و معروف میگردد زیرا که فوق این کلام
جاری میگردد و الا او مقدس بوده از تقدیس چگونه و دون تقدیس
و منزه بوده از تنزیه چگونه و دون تنزیه و این مقام تفرد ذات
بحت و توحد ساذج صرف است که کل اسماء طائفند
حول مشیت او و کل امثال مدلند بر عزت او چنانچه می بینی
این مقام را ظاهرا بعین فوادت هرگاه ناظر در بحر اسماء باشی
و تصور هو حی ننموده که لیس وراء الله عابد و لدون الله بهائه
و مقام دیگر مقامی است که موصوف بکل وصف میگردد و منعوت
بکل نعت و آن مقامی است که میگوئی لک الاسماء الحسنی کلها و
الامثال العلیا باسرها از اسم الوهیت تا آخر مراتب اسماء ذکر
میکنی و او را باسم زرعان در منتهای مراتب و سلطان در اعلای
مراتب میخوانی و این مقام در ظل آن مقام است اگر جوهر آنرا
خواهی مشاهده نمائی نظر کن (۱) که کل اسماء مدل بر وحدت ذات
بوده و او بوده واحد احد و فرد و صمد و حی و قیوم و الی آخر ما یمکن ان بذکر
و اگر خواهی بعین این را مشاهده نمائی نظر کن در ظهور محمد که تکون
آن ظاهر است انچه در ظل او است مدل بر او اسم ملک در ملکیت

(در یک نسخه همینگونه سفید گذارده بود در یک نسخه نوشته بود (در سواء (

ص ۸۲

و اسم زارع در زارعیت و ما بینهما در حد وجود خود و در بیان
چونکه در امکان است و هنوز بتکون نیامده ظاهر نمی بینی و الا
بعلم خود مشاهده میکنی این در مقامی است که ناظر در بحر اسماء باشی
و هرگاه سائر در بحر خلق باشی معروف در هر ظهور شمس حقیقت
. است که ظاهر در ظهور باشد که مراد رسل الله باشند
و از برای ان شمس دو مقام است در معرفت از برای خلق یک مقام
اینکه مادون مرآتند نزد او و او خود را وصف میکند بنفس
خود و خود را از شموس در مرایا منزه میداند . و
در یک مقام نفس خود را موصوف میگرداند بشمس در مرایا
مثل اینکه میگوید منم بدیع اول و منم نوح و منم ابراهیم
و منم موسی و منم عیسی و منم محمد و همچنین کل انبیاء را ذکر میفرماید بلکه امر را
تنزل میدهد در حق مؤمن هم ذکر میفرماید مثل اینکه در حدیث دیدهٔ
که میفرماید من سر مؤمنا کمن سرنی این مقام ظهور فضل
او است در حق مرایا و الا او مقدس است در مقام شمسیت از مرایا
و این دو معرفت در شمس حقیقت در تلقای آن دو مقام است در
معرفت ذات بحت که سائر در بحر اسماء بان وجه ناظر و سائر
در بحر خلق باین وجه ناظر و اول ظاهر نمیگردد الا بثانی و ثانی
بمنتهی الیه وجود خود منتهی نمیگردد الا باول و مقام ثانی بعینه
در بحر خلق مثل مقامی است که ذات نسبت میدهد بخود اسماء خود را

ص ۸۳

میگوید منم عالم منم قادر منم فرد منم احد منم صمد منم حی منم قیوم
و حال آنکه در کنه ذات خود مقدس بوده و در هر ظهور متمسک شو

بظاهر در آن ظهور که سر معرفت تو منحصر است بان نظر کن در
فرقان آنچه امروز از معارف ظاهر است تحقق آن بوجود رسول
الله شده و اگر لطیف النظر باشی تحقق کل این معارف را باثر
فعل ان می بینی زیرا که کل معارف اهل فرقان منتهی میگردد بفرقان
و فرقان کلامی است که از آنحضرت ظاهر شده من قبل الله حال ببین
که اهل زمان حضور بکلام او قائمند که اثر فعل آن باشد و همچنین
اهل غیر حضور بکلامیکه در کتاب میبینند قائمند و سبب وجود
هر دو یک کلام زیاده نیست و بعین انصاف نظر کن از یومیکه
خود را شناختهٔ بچه چیز داخل دین خود شدهٔ غیر از آنکه کلماتی
دیدهٔ در کتب چیز دیگر مشاهده نمودهٔ نه والله غیر از این چیزی
نبوده و نیست چه در زمان حضور و چه در زمان غیر حضور فرق این است
که در زمان حضور از صاحب کلام کلام او را می شنوید و در زمان
غیر حضور کلام او را در کتب میبینید همین قسم که در زمان حضور
بکلام او خلق میشوید همین قسم در زمان غیر حضور هم بانچه در
کتب است خلق میشوید و کتب الله در هر شأن حی بوده و خواهد
بود حال انصاف ده چه فرق است وقتی که فرقان را دیدی تا وقتیکه
بیان را دیدی یا اینکه یومیکه کتاب من یظهره الله را ببینی اگر
ص ٨٤
اگر قدری متفکر شوی و مستبصر در امر خود که اگر در بصیرت یک کتاب را
دیدهٔ کل کتب را که ببینی مستوقن میشوی و حال آنکه ممتنع است که در
هر ظهور غیر از یک کتاب حجت گردد که کل باون عامل گردند
و اگر حجت گردد در ظل اون حجت میگردد و ظاهر در اول

ظاهر در آخر است و باطن در اول و باطن در آخر است مثل ظاهر در ظهورات را مثل بشمس زده شده
که اگر ما لا نهایه طلوع و غروب نماید یک شمس زیاده نبوده و نخواهد بود و کل آنچه میکند در هر ظهور بامر او است و از برای او است نظر کن در ظهور فرقان که کل آنچه امروز میکنند قائم است بامر رسول الله ص و در ظهور آخر اگر کل راجع شد بان از برای رسول الله ثابت میگردد و الا جزء هوا شده و فانی زیرا که از برای خلق سبیلی بسوی ذات غیب نبوده و نیست الا بمظهر آن همین قسم که ما ینزل من عند الله از مظهر ان ظاهر میگردد ما یصعد الی الله هم بسوی او منتهی میشود غیر از این از اول لا اول سبیلی نبوده و الی آخر لا آخر سبیلی نیست و اینها که میبینی خدا را میخوانند و ما بین خود و خدا خود را متقی میدانند کل در هوای وهم و خیالند میخوانند کسی را که نمیشناسند و اگر تصور کنید میدانید این همه خواندنها از امر رسول الله ص شده و همچنین عود این همه خواندنها هم راجع میگردد بامر مظهر حقیقت در هر ظهور که مظهر حقیقت ظاهر میگردد ظهورات لیل را حکم افناء میفرماید زیرا که کل از برای او عاملند همین قدر که نشناختند حکم افناء

ص ۸۵

در حق آنها میشود و کمال نصح را در حق سکان انظهور میفرماید و ایشان را تحذیر از نار و تبشیر برضوان میفرماید و در ظهور آخر که خود را میشناساند میبینند که بعد از آنکه کل شب و روز رضوان از او خواسته و در نار پناه برده داخل رضوان نمیشوند و عمدا میخواهند داخل نار حجاب و دون عرفان شوند و خود را از جنت حب و عرفان ممنوع میکنند و حال آنکه شب و روز از برای آن عمل نموده

در حیات خلق جنت دین الله است که نار احتجاب از آن و حدود
ان در آن دین مثلا نظر نموده در حروف انجیل انهائی که متبعند
حدود عیسی را سکان آن جنت بوده اند و آنهائی که محتجب مانده اند
سکان نار آنظهور بوده اند و جنت و نار آنظهور در نزد ظهور
رسول الله ص هر دو نار گشت از برای آنها و همچنین در هر ظهور بعدی
ظهور قبل این حکم را دارد الا آنکه از صاحب ظهور بعد امر برضوان
بودن آن شود که آنوقت جنت میگردد و نظر مکن باین خلق که کل
لا شیئند و مشیئ کل یک شئ زیاده نیست که ان شمس حقیقت است
که در ظهور که ظهور (۱) میخواهد اغنام الله را میچراند الا ادلاء اسماء و
عبادی که بدلیل و حکمت در ظهور الله داخل میگردند که آنها اعز
و اجل قدرند از ذکر و وصف زیرا که کینونیات انها در
مقام مراتیت اسماء بوده و هست و ظواهر آنها در مقام دلالت

در دو نسخه ماخذ چنین بوده و بقرینه شاید بوده است – هرطور
ص ۸٦
به شمس حقیقت بوده و خواهد بود و در آنها نیست الا مثل شمسی که
در مرآت است در هر ظهور بانها دین ظاهر میگردد و از برای
انها باهر میشود و اینست معنی سر حدیث لیس الا الله و اسمائه
و صفاته که در مقام ظاهر لم یکن الا شمس الحقیقة و ادلائها بیان
ان میگردد و در هر امتی که نظر میکنی کل ما بین خود و خدا خود را
طالب حق میبینند و دوست میدارند رضای خدا را و دون
رضای خدا را محبوب نمیدارند و حال آنکه برخلاف واقع حرکت
کرده و میکنند نظر کن در حروف زبور و بعد در حروف

توریّه و بعد در حروف انجیل و بعد در حروف فرقان و بعد در حروف بیان
و بعد در حروف بیان و بعد در حروف کتاب من یظهره الله
که از اعالی و ادانی آن کل چنین پندارند که طالب رضای ان
هستند و در دین خود مستبصر و مستیقنند و حال آنکه مثل کل
در نزد ظاهر بعد من یظهره الله عز ذکره بمثل مثل حروف کتب قبل است
نزد ادلاء بیان چگونه حجب آنها را ظاهر می بینید بعد را هم مثل ما قبل
مشاهده کن که منم منمهای در هر ظهور بعد لا شئ میشود چقدر
خلق و انجیل منم منم منم نمودند و فی الواقع خود را مابین خود و خدا
محتاط در دین خود میدانستند ولی وقتی که رسول الله ص ظاهر شد
غیر از هفتاد نفر ما یوعد نبی خود را نشناختند ما بقی در منم منم خود
هستند و خود را مابین خود و خدا مستبصر در دین خودهم میدانند
ص ۸۷
حال ببین که دلائل آنها بقدر یک جناح بعوضه وزن دارد در ظهور
بعد از انجیل هم همین قسم ببین و در ظهور بیان هم همین قسم و در
ظهور من یظهره الله هم همین قسم و گول این منم منمهای خلق را
مخور که بقدر یک جو وزن ندارد و قبل از قیمة را مثل یوم قیمة
ببین مثل آنکه اگر بصیری در دین رسول الله ص بود میدید که مابین
این همه امت عیسی غیر از همان هفتاد نفر بر صراط حقیقتا نیستند در
فرقان مثل این ولی حمد و شکر مر حی لایموت را که در ظهور بیان
اسماء خود را لا نهایه فرمود و ادلاء خود را لا یحصی و این جنت را
مطرز بانواع طرز لاهوتیه فرموده و کور لم یزل و لایزال در ترقی است
طوبی از برای عبادیکه درک کنند جنت من یظهره الله را و ان جنت را
بان جنت کما نزل برسانند بلا تبدیل و تعبیر

و از جمله مواهبی که حضرت لم یزل بنقطه بیان عطا فرموده علم کلشئ است
در نفس واحد که تکوین را در عالم حروف بعین یقین مشاهده نمایند
و این حجتی است کامله بر کل بمثل آیات و از مخزونهای علم الهی بوده
که تا حال نازل نفرموده و اعز است از هر علمی بر این علم نازل شده
کل کتب و نازل خواهد شد و از این علم است که امر و الهک اله واحد
قبل نازل شده در بیان مظاهر ربوبیت در ظل این آیه در ابواب
جنت و همین قسم در نار علیها تسعة عشر و بیان آن قدری در
کلمات عربیه شده و انشاء الله در خود بیان بخواتم و اکمل خواهد شد
ص ۸۸
مجمل قول آنکه کل شئ از حروف ثمانیه و عشرین خارج نیست همین
قسم هم تکوین کلشئ از معانی این حروف خارج نیست و این
حروف را حق سبحانه و تعالی در یازده درجه جمع فرموده بعلم
خود و آنرا هیکل مشیت اولیه که انسان اول است قرار داده که
ظاهر هیکل هاء باشد و باطن واو و در ظل این هیکل هیجده هیکل
جعل فرموده در بحر اسماء و بیست نتواند شد زیرا که منتهی الیه عدد اسماء
اسم مستغاث بوده و نظر که در هیاکل شود استنباط این مطلب
بر نحو اکمل خواهد شد و نازل نشده این علم در هیاکل الا از برای
استدلال ادلاء بیان از برای غیر آنها در بیان آنکه کل قرآن چگونه
میشود که در نقطه باشد و از آن ظاهر گردد و حال آنکه خلق
عالم اکبر در کتاب است قبل آنچه ذکر مینمودند محض عرفان باقی
بود دلیل متقن و حجت مبرهن نبود ولی حال بحجت متقن و
دلیل مبرهن ثابت شده باین نوع علم و بیان حفظ نموده او را
کعینیک و عطا ننموده او را بمن لا یعرف قدره فان هذا من

جوهر الجواهر لا ينبغى ان يملكه الا اولو الجواهر
و بمرآت مدله على الله نموده كه صورت و هياكل را نگاه داشته
و استنباط اسماء آخر را فرموده الى يوم يبين الله اسرار الهياكل
و يؤتى من يشاء من عباده انه فضال
كريم

كتاب!
اسم: صحيفه مناجات اربعه عشر
مولف: حضرت اعلى
تاريخ تاليف: ١
آغاز كتاب!
صحيفه مناجات اربعه عشر
ص ٠
هذا صحيفة من مناجات اربعة عشر ممّا سئل السّائِل عن فضل الله ربّه
الدّعآء الأوّل
بسمه العزيز الرؤف
سبحانک اللّهم يا الهى لأشهدنّک و كلّ شيئ بأنّک انت الله لا اله الا انت
لم تزل يا الهى كنت كائناً و لا تزال تكوننّ باقيا و هذا يا الهى يوم الباءِ

اشهدتک بانّک انت سلطان السّموات و الارض و ما بینهما لتؤتینّ
السّلطنة من تشآء و لتنزعن السّلطنة عن من تشآء و لتحیین من تشآء
و لتمیتنّ من تشآء بیدک کل شیٍ فانک کنت مقتدرا قدیراً
الدّعآء الثّانی
بسم الله العزیز المحبوب
سبحانک اللهمّ یا الهی لاشهدنک و کل شئ في یوم الذی کنت عندک
ص ۰
عندک حرف السین علی انّک ربّ السموات و الارض و ما بینهما
لا اله الا انت لم تزل یا الهی انت الاوّل حیّ لا یکون قبلک من شیئ و انّک
انت ملکان السّموات و الارض و ما بینهما لتؤتینّ الملک من تشاء و
لترزقنّ لتنزعنّ المُلکُ من تشآء و لتخلقنّ من تشاء و لترزقنّ من تشآء
بیدک من في جبروت الأمر و الخلق و انّک کنت علی ما تاء مقتدرا
الدّعآء الثالث
بسم الله المقتدر الموصوف
سبحانک اللّهم یا الهی لأشهدنّک و کلّ شیئ فی حول الذی کنت عندک
حرف المیم علی انّک کنت قبل القبل فی ذروة القبل و لتکوننّ
بعد البعد فی ذروة البعد لم تزل یا الهی سبب جودک جودک و لا تزال بامنای
سبب لطفک لطفک انت الذی بأولیّتک مقتدر علی کلّ شیئ و بآخریّتک
مهیمناً علی کلّ شیء و لأشهدنک بین یدیک بانّک انت قدّور السّموات
ص ۰
السّموات و الارض و ما بینهما لتؤتینّ القدرة من تشآء و لتنزعنّ القدرة
عن من تشآء و لتقیمنّ من تشآء و لتبعثنّ من تشآء بیدک من فی ملکوت
الامر و الخلق فانّک کنت علی ذلک علیما

الدّعآء الرّابع

بسم الله العزيز المنيع

سبحانک اللّهم يا الهی لأشهدنّک و کلّ شيئ کنت حول الذی کنت عندک حرف الألف بما شهدت نفسک و اولی العلم من عندک بانّک انت الله لا اله الا انت لم تزل يا الهی خلقت الخلق بامرک و وزرئت کلّ شيئ بمشيّتک و بذلت کلّ شيئ بارادتک و انّک سلطان الذی لا يموت و ملکان الذی لا يفوت عن قبضة قدرتک من شيئ و انّک انت عزّان السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ العزّة من تشآء و لتنزعن العزّة عن من تشآء و لتصعدنّ من تشآء و لتنزلنّ من تشآء بيدک من فی عززوت الامر و الخلق فانّک

ص ٠

فانّک کنت علاما منيعاً

الدّعآء الخامس

بسم الله الملک المُحيط

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنّک و کلّ شيئ فی حول الذی کنت عندک حرف اللّام بما شهدت الاوّلون لذاتک بانک انت الغنيّ حيث کل شيئ لک وحدک لا شريک لک بانّک انت القاهر الذی لن تقهر و ظاهر الّذی لن تظهر کلّ ما بدئت ذلک خلق عندک و کلّ وطنت تلک لا شيئ لديک انت الموصوف باوليّتک و انت المعروف باخريتک حيث کنت موصوفا نفسک نفسک و کنت معروفا و انک و انک و انک انت عظمان السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ العظمة من تشآء و لتنزعنّ العظمة عن من تشآء و لتجودنّ علی من تشآء و لتلطفنّ علد من تشآء بيدک ملکوت کل شيئ و انک کنت فضّالا کريما

هو البرّ الرّحيم

الدّعآء السّادس

بسم الله المقتدر القيّوم

هو الله القيّوم

سبحانک اللّهم لاشهدنک و کلّ شیئ فی حول الّذی کنت عندک
حرف اللّام بما شهدت الاولون لذاتک بانک انت الغنی حیث لا
سواک و انک انت المليک حیث لا ملیک دونک حیث بدئت کلّ شیئ
بمشیّتک و ذرأت کلّ شیئ بارادتک و ان کینونیّتک مهیمنة
علی کلّ شیئ و ذاتیتک قدیمة فوق کلّ شیئ لم تزل یا الهی وصفت نفسک نفسک
و لا تزال یا منائی انتسبت ذاتک ذاتک و لا تزال یا منای کلّ ما یعرف
العارفون ذلک یرجع فی طمطام مشیّتک و کلّ ما یصف الواصفون
ذلک یدخل فی قمقام ارادتک حیث انت المحبوب بظاهریّتک و انت
المرغوب بآخریّتک لا اله الّا انت و انک انت قدمان السّموات و الارض
و ما بینهما لتؤتینّ الامر من تشآء و لتنزعنّ الأمر عن من تشآء و لتعزّن عن
من تشآء و لتذلنّ من تشاء بیدک من فی جبروت کلّ شیئ و انّک
کنت قدّارا ملیکا

هو الله العزیر

الدّعآء السّادس (*السابع*)

بسم الله العزیز المکنون

سبحانک اللّهم یا الهی لاشهدنک و کلّ شیئ فی حول الذی کنت عندک حرف
الهآء بما شهدت الملآئکه و اولی العلم من عندک بانّک انت الله
لا اله الّا انت لم تزل یا الهی انت المحبوب بجوهریّتک و لا تزال یا منای
انت المرغوب بجبروتیّتک حیث لن یصفک شیئ علی حق کینونیتک و لا یعرفک

شیئ علی حقّ الوهیّتک و لا ینعتک شیئ علی حق سبوحیّتک حیث یا الهی جعلتنی
مشرق قدّوسیتک و مغرب قیومیّتک و مطلع بدوهیّتک و منبع
قدومیّتک و مظهر ازولیّتک لأشهدنّک انّک انت لا اله الا انت
و انّک انت ازلان السموات و الأرض و ما بینهما لتؤتینّ الأزلیة من
ص ۰
تشآء و لتنزعنّ الأزلیة عن من تشآء و لتقدمنّ من تشاء بیدک من
فی لاهوت کلّ شیئ فانّک کنت ملاکا محیطا و علامّا ملیکاً
الدّعاء الثامن
بسم الله العزیز القدور
سبحانک اللّهم یا الهی لاشهدنّک و کلّ شیئ فی حول الذی کنت حرف الالف
بما شهدت المرسلون لذاتک بانک کنت الهاً صمداً وتراً فرداً باعثاً
حیاً منیعاً ما اتّخذت لنفسک وزیراً و لا لذاتک شریکاً کلّ العارفین محرومن
عن ذکر آیة من آیات طلعتک و کلّ الذاکرین مردودین عن نعت طرز من طراز
وجهتک و انک انت یا الهی کنت موصوف السّموات و الأرض و ما
بینهما لتؤتین القدمیّة عن من تشآء و تبدءنّ الامر الی من تشآء و لترجعنّ
الأمر الی من تشآء بیدک لاهوت کلّ شیء و انک کنت
قدرا مقتدرا قدیرا
هو ربّنا الاعلی جلّ و علا
ص ۰
الدّعاء التّاسع
بسم الله العزیز السبّوح
سبحانک اللّهم یا الهی لاشهدنک و کل شیئ فی حول الّذی کنت عندک
حرف اللّام بما شهدت الصّٰالحون لک بانک انت لا اله الا انت وحدک

لا شریک لک حیث کل یحمدونک علی حق کینونیتک و یشکرونک علی حدّ
حق انیّتک و یذکرونک علی حق نفسانیّتک و انّک تذکرنّ من تشآء
حیث قلت و قولک الحق اذکرونی اذکرکم و اشکروا لی اشکرکم و انت انت
سلطان الّذی لا یفوت و ملیک الّذی لا یموت و انّ قولک الصّدق و
ارادک الحق لا اله الّا انت کنت ذکران السّموات و الارض و ما بینهما
لتؤتینّ من تشآء و لتنزعنّ الذکر عن من تشآء و لتلطفنّ علی من تشآء
و لتجودن علن من تشاء بیدک جبروت الامر و الخلق و انک کنت ذکّارا عظیماً

الدّعآء العاشر

بسم الله العزیز المحبوب

سبحانک اللّٰهم یا الهی لاشهدنک و کلّ شیئ فی حول الذی کنت عندک
حرف الألف بما شهدت المخلصون لک بانک انت الله لا اله الّا انت
کنت باقیا ببقآء کینونیّتک و دائما بدوام مشیّتک و آزلا بجلال ارادتک
و قادما بجمال قدرک و قضائک لا اله الّا انت کنت محمُوداً فی فعالک و
مشکوراً فی اعمالک ان تعذبنی انت راحم و ان تخذلنی انت غیر ظالم
سبحانک لا اله الّا انت عرفتک و ما اعرفک و ما صفتک و ما اصفک
سبحانک ان لا اله الا انت و انک انت سبحان السّموات و الارض
و ما بینهما لتؤتینّ الجمال من تشآء و لتنزعن الجمال عمن تشاء و لتجللنّ من
تشآء و لتجملنّ من تشآء بیدک من فی جبروت الامر و الخلق و انک کنت علی کلشیئ
مقتدرا محیطا

الدّعآء الاحدی قبل عشر

بسم الله العزیز المنعوت الکریم

بسمه الکریم

سبحانک اللّهم یا الهی لاشهدنک و کل شیئ فی حول الّذی کنت عندک
حرف المیم بما شهدت المنقطعون لذاتک بانک انت لا اله الّا انت
لم تزل یا الهی کنت قآئما علی امرک و لا تزال تکونن یا منای مهیمنا علی
خلقک حیث کلّ لک عابدون و لوجهک ساجدون و انت قلت و قولک الحقّ
ما خلقت الخلق الّا لیعبدون و انک یا الهی لتعلم ما فعلوالنّاس علی اصفیائک
و ما عملوا العباد علی ارتضآئک و حقّک یا الهی شهدت ما یشهد
الاوّلون و ما لا اراه المخلصون و انک انت نصران السّموات
و الأرض و ما بینهما لتؤتین النّصر من تشآء و لتنزعنّ النّصر عمّن تشاء و لتنصرت
من تشاء و لتخذلنّ من تشاء بیدک ملکوت کل شیئ و انّک کنت علی ما تشآء مقتدرا

الدّعآء الثامن قبل عشر

بسم الله الغزیز المجید
سبحانک اللّهم یا الهی لأشهدنک و کلّ شیئ فی حول الذی کنت عندک
حرف النّون بما شهدت الجاذبون لطلعتک بانک انت الله لا اله
الّا انت لم تزل کنت طلاعا بعزّ ربوبیّتک و لا تزال مطاعا ببهآء
الوهیّتک لا اله الّا انت سبحانک اللّهم و بحمدک استغفرک فی کلّ
شیئ و ما اشرت الیک من قبل او اشیر الیک من بعد و انک انت
غفران السّموات والارض و ما بینهما لتؤتین المغفرة من تشآء
و لتنزعنّ المغفرة عن من تشآء و لتغفرنّ من تشاء و لتأخذنّ من تشآء
بیدک جبروت کلشیئ فانک علی ذلک مقتدرا و قدیرا

الدّعآء الثالث قبل عشر

بسم الله العزیز القدّوس
سبحانک اللّهم یا الهی لاشهدنک و کلّ شیئ فی حول الذی کنت عندک

حرف العين بما شهدت المؤمنون لک بانّک انت لا اله الّا انت وحدک لا شریک لک لم تزل یا الهی کنت منزها عن الامثال و لا تزال تکوننّ یا منای مقدسا عن الاشباه و انت الذی بدأت کلّ شیئ بامرک و جودک کلّ شیئ

ص ۰

بحکمک و لاسئلنّک یا الهی بذات کل شیئ بان تحفظنّ من فی البیان و تمرّنهم علی الصّراط بین یدی من تظهرنه بالحق بفضلک و جودک و کرمک و امتنانک و ان فضلک محیط وجودک ظاهرة لا اله الّا انت کنت حفظان السّموات والأرض و ما بینهما لتحفظنّ من تشاء و لتویدنّ الامر بجودک علی من تشآء و لتفعلنّ ما تشآء و لتحکمنّ ما تشآء بیدک من فی لاهوت الامر و الخلق و انک کنت مقتدرا علیما

الدّعآء الرّابع قبل عشر

بسم الله العزیز الألّوه

سبحانک اللّهم یا الهی لاشهدنک و کلّ شیئ فی حول الّذی کمت عندک حرف الألف بما شهدت السّابقون لک بانک انت الله لا اله الّا انت کنت مقتدر فوق خلقک و کنت مهیمنا علی عبادک لم تزل یا الهی کنت بمثل ما قد کنت لن یتغیّرک الدّهور و لن یبدّلک

ص ۰

ازمنة الشهور لا اله الّا انت کنت وهّاب السّموات و الأرض و ما بینهما لتهبنّ الأمر علی من تشآء و لتمنعنّها عن من تشاء و لتقضینّ الأمر بأمرک ما تشاء و لتُمضینّ بجودک ما تشآء بیدک من فی قدروت الأمر و الخلق و انک کنت وهّابا عزیزا

الدّعآء الخامس قبل عشر

هو الله العزیز القیُّوم

سبحانک اللّهم یا الهی لاشهدنک و کلشیئ فی حول الذی کنت عندک حرف اللّام بما شهدت کلشیئ لک من قبل الذی لا قبل له الی بعد الّذی لا بعد له بانک انت لا اله الّا انت لک الجود و البهآء و لک العظمة و الکبریآء انت الذی بأوّلیّتک قاهر فوق کلّشیئ و بآخریّتک مقتدر علی کلّ شیئ لم تزل کنت فی عزّ الازل و لا تزال تکوننّ فی علوّ القدم فسبحانک یا الهی انت المقدّس عن ذکر الامثال و انت المنزّه عن نعت الاشباه و انت المعظّم

ص ۰

المعظّم عن وصف الأوهام و انت المجلّل عن المعروف بالانظار لا اله الا انت کنت ظهار السّموات و الارض و ما بینهما لتؤتینّ الظّهور من تشاء و لتنزعنّ الظّهور عمن تشاء الظّهور و لتقدّرن من تشآء و لتعظّمن من تشآء بیدک من فی لاهوت کل شیئ و انّک انت کنت علی کلّشیئ مقتدرا

الدّعآء السّادس قبل عشر

بسم الله العزیز الکریم

سبحانک اللّهم یا الهی لاشهدنک و کل شیئ فی حول الّذی کنت عندک حرف الالف بما شهدت اولیائک لنفسک بانک انت الله الحیّ الدّائم الباقی المقتدر المهیمن العزیز الشریف اللّطیف المنیر العظیم الّذی لا یعجزک من شیئ عمّا فی السّموات و الأرض و لن یفوتک من شیئ عمّا فی العمآء و العرش و لن یخفی عنک من شیئ ممّا فی ملکوت الامر و الخلق و انّک علمان السّموات و الأرض و ما بینهما لتؤتینّ العلم عن من تشآء و لتنزعنّ العلم عن من تشاء

ص ۰

و لتعززنّ من تشاء و لتخذلنّ من تشا فی قبضة قدرتک من فی جبروت الامر و الخلق و انّک کنت مقتدرا علیما

الدّعآء السّابع قبل عشر

بسم الله العزیز اللّطیف

سبحانک اللّهم یا الهی لاشهدنّک و کلّ شیئ فی حول الّذی کنت عندک

حرف القاف بما شهدت اصفیائک لذاتک انّک بانک انت الله الحیّ الّدی

لا یکفینّک شیئ فی السّموات و الارض و ما بینهما و انّک تکفی کلّ شیئ بجودک

و تحفظ کلّ شیئ بفضلک و ترحم کلّشیئ بمنّک و تلطّف علی کلّشیئ بکرمک

و تجود علی کلّشیئ باحسانک و انت المحسن بقدوریتک و انت الحّیوان

بألوهیّتک و انت الحسّان بسبوحیّتک و انت الحاسن بقیّومیّتک

لم تزل یا الهی سبب احسانک احسانک و لا تزال یا ربّی سبب الطافک الطافک

و انک کنت حسان السّموات والارض و ما بینهما لتؤتین الحسن من تشاء

و لتصعدنّ بامرک من تشاء و لتنزلنّ بعدلک من تشاء فی قبضة قدرتک لاهوت کلّشیئ

و انّک کنت

مقتدرا کریما

ص ۰

الدّعآء الثّامن قبل عشر

بسم الملک المحیط

سبحانک اللّهم یا الهی لاشهدنک و کلّ شیئ فی حول الذی کنت عندک

حرف الدّال بما شهدت ارتضائک لکینونیّتک بانّک انت

الکآئن فی قبل القبل ان یکون شیئ و انّک انت الکینون فی بعد البعد

ان یکون شیئ لم تزل یا الهی انت المَعرُوف بظهورات کینونیّتک و لا تزال

یا منای انت الموصوف ببطونات ربوبیّتک حیث یا الهی ما عرفک شیئ و ما

یعرفک شیئ ذلّ العارفین عن عرفان آیة من آیات لاهوتیّتک و خضع السّالکین عن

طرز من اطراز سمآء ربوبیّتک و لأستغفرنّک یا الهی بلسان کلّشیئ بین یدی طلعة

نفسانیّتک و انّک انت الّذی تغفر من تشآء بجودک و ترحم علی من تشآء

بفضلک لأسئلنّک و کلّشیئ بان تغفر من فی البیان بکرمک و امتنانک
و لتحضرنهم بین یدی من اظهرتّه یوم القیئة سجّدا لنفسک و قآئما بأمرک و
خاضعا لجنابک و خاشعا لحضرتک و انّک انت حکمان السّموات و الارض
ص ۰
و ما بینهما لتؤتینّ الحکم من تشاء و لتنزعنّ الحکم عن من تشآء و لتغفرنّ
من تشاء و لتجودنّ من تشاء بیدک ملکوت کلشیئ و انک کنت جمالا عزیزا
الدعا التّاسع قبل عشر
بسم الله العزیز النجیب
سبحانک اللّهم یا الهی لاشهدنّک و کلّشیئ فی حول الّذی کنت عندک
حرف السّین ببما شهدت اجتبائک لذاتک بانک انت الله لا اله
الّا انت لم تزل تجلّیت علی الممکنات بآیات ابداعک و لا تزال تجلّین علی
الموجودات بکلمات اختراعک انت الّذی تقدر ما تشاء بامرک و تفعل ما
تشاء بحکمک و انک انت المختار فوق عبادک و انّک انت الجبّار فوق
خلقک لم تزل و لا تزال انت مقتدرا علی کلشیئ و مهیمنا علی کلّشیئ حیث کلّ یعبدون
لوجهک و ساجدون لطلعتک و ذاکرون لنفسک و شاکرون لنعمائک و لکن
یا الهی ان امرک اعلی و اجلّ من ان یدرک عقلک کلشیئ و انک انت یا الهی لتعلم ما
فعلوا علی
عبادک و تشهد ما جری علی اصفیائک حیث اذوا ما اذوا و عملوا ما عملو و لحقک
ص ۰
و لحقّک یا الهی انّک صاحب القدرة الکبری و الهیمنة العظمی لتأخذنّ
بعدلک من تشآء و لتطبشنّ بقهرک علی من تشآء و انّک انت بطشان السّموات
و الارض و ما بینهما لتؤتینّ البطش من تشآء و لتنزعنّ البطش عمن تشاء
و لتأخذ بعدلک من تشاء و لتنعد من بعد بقهرک من تشاء و انّ فی

قبضة قدرتک ملک السّموات و الارض و ما بینهما لا اله الّا انت فانّک کنت عظاما متعظما عظیما

هذا الدّعاء یقرء بعد دعآء کلّ یوم لتکوننّ الکل من الذاکرین فی ام الکتاب

هو الله العزیز المقیت

سبحانک اللّهم یا رب صلّ حروف تسعة قبل عشر بالقدرة و اللّاهوت

سبحانک اللّهم یا ربّ صلّ علی حروف تسعة قبل عشر بالهیمنة و الملکوت

سبحانک اللّهم یا ربّ صلّ علی حروف تسعة قبل عشر بالرّفعة و الیاقوت

سبحانک اللّهم یا ربّ صلّ علی حروف تسعة قبل عشر بالشّوکة و الجملوت

سبحانک اللّهم یا ربّ انت سلطان السّموات و الارض و ما بینهما و ملکان العمآء و العرش و ما دونهما و قدسان ملکوت الامر و الخلق و ما غیرهما

لا اله الّا انت لتؤتین السّلطنة من تشآء و لتنزعنّ السّلطنة عمن تشآء

و لتعینّ من تشآء و لتفقرنّ من تشآء و لتعزّن من تشآء و لتجعلنّ

اللیل علی النهار بامرک و لتجعلنّ النّهار علی اللّیل بحکمک و لتخرجنّ الحیّ من المیت و لتخرجنّ المیت من الحیّ بمشیّتک و لتجعلنّ من تشآء ذکران برأفتک

و لتجعلن من تشاء اناثاً بأزلیّتک و لتجعلن من تشاء عقیما بقدسیّتک

و انّک انت رب السّموات و الارض و ما بینهما لا اله الا انت

و انک کنت مختاراً مقتدرا عزیزا

یا نور یا جلیل یا نور یا فضل یا نور یا نبیل یا نور یا ضریح یا نور یا غواث

یا نور یا غوث یا نور یا بذاخ یا نور یا باذخ یا نور یا شامخ یا نور یا سمیغ یا

نور یا مقتدر یا نور یا مفتطر یا نور مهیمن یا نور یا خیر الفاتحین یا نور یا خیر النّاصرین

یا نور یا خیر الجامعین یا یور یا خیر الرّازقین اسئلک بنورک و بهائک و جمالک و

جلالک ان تفتح لنا ابواب فضلک و توسع فی رزقنا من قبل و ؟ و

فی کلّ حین من خزآئن منک و احسانک انّک انت وسعت رحمتک من فی السّموات

و الأرض و انک کنت علی کلّ شیئ مقتدرا
هو الحق المنیر
هذا دعآء النّور فاقرء فی الاصباح لطلب الوسعة و الرّزق
دعآء التحمید فاقرء و ؟ هو العزطر فی ایّام الجمعة لتکونن من الفائزین
اللّهمّ جلّ ثنآئک و عزّ بهائک و عظمت قدرتک و کبرت عزّتک و تقدّست
کینونیتک و تعظّمت ؟ و تعالت نفسانیتک و تجابت ؟
و انارت من فی السّموات و الارض بنور طلعتک و اضائت من فی ملکوت
سمائک و ارضک و لک یخضع من فی جبروت امرک و خلقک و الیک یخشع
من فی لاهوت عزک و مجدک اللّهم لیت شعری نحرق فی النّار من کان عابداً
لذاتک و ساجدا لنفسک و متملقا بجنابک و خاضعا لبهآئک و خاشعا
لضیائک و لیت شعری السلط النار علی کینونیة کانت ایاک جدة
و علی قلوب کاتب ایاک خارقة و علی انفس کاتب ایاک عابدة و علی وجوه
خرّت له بک فانیة و علد عیون نظرت الی وجهتک والهة و لیت شعری
یا محبوبی اتاخذ قلوبا ذاقت من حجتک و کینونیة عرفت نفسانیتک
و عیون نظرت علی طلعتک و علی فؤاد طلعت علی غیب عزّتک اللّهم جلّت قدرتک
و ؟ و قدرتک ؟ لک بلا اله الّا انت یا لا اله الا انت ؟؟
الا انت بضیآء لا اله الّا انت ببهآء لا اله الّا انت ؟ لا اله الّا انت بهیآء لا اله
الّا انت ان تجعل النار لمن دعاک بردا و لمن ناجاک سلاما اللّهم انت تعلم ما
فی انفسنا فانّا لا نعلم ما فی نفسک و انت تعلم ما فی کینونیاتنا و انا لا نعلم ما فی
ص ۰
ما في کینونیتک اللّهم ان لم تعرّفنا نفسک فما کنا عارفین و ان لم تعلمنا سبیل
عبودیتک فما کنّا عالمین اللّهم ان لم تامرنا بالسّجود بین یدیک فما کنّا
ساجدین اللّهم انت علّمتنا سبیل الخضوع بین یدیک و طریق الخشوع لدیک

اللّهم لک الحمد علی کلّما قضیت اللّهم لک الحمد علی کل ما مضیت فوعزّتک یا موفی قلوب الصّافین و ضوء فؤاد العارفین ان لم تکن فضلک علینا لکنّا نسیا منسیّا
و نفیا منفیا و ما کنّا علد الأرْض ظاهرین و ما کنا بشیئ حتی ندعوک علی الأرض بلسان حزین اللّهم انت دلّلتنا علیک الیک و لولا عرفانک انفسنا لم ندر کیف انت
و لولا تعریفک نفسک ایّانا لم ندر ما انت اللّهم انت تعرف نفسک علی من تشاء من خلقک و علی من ترید من عبادک اللّهم انت الذی عرفت نفسک نفسک و ذاتک ذاتک و انت کنت مدلّا علی ذاتک بذاتک و داعیا الی نفسک بنفسک حیّ فی وصف نفسک فی ؟ کتابک بما انزلت من ایآتک قلت و قولک الحقّ الله لا اله و هو الهیمن القیوم فمن اصدق منک قولا اللّهم انت الّذی کنت قائما بقوام نفسک

ص ۰

و باقیا ببقاء ذاتک و ان سبل العارفین الیک مسدودة مسدودة
و ان طرق السّالکین مقطوعة مقظوعة و ان قلوب الصافي فی عرفانک
محرومة محرومة و ان السن المسبّحین عن ذکرک مکلولة مکلولة و لیت شعری یا
الهی اترید ان تهلک احبائک من ایدی اعدائک ام ترید ان تجعلهم فی
الأرض نفیا منفیا من ایدی طغاء خلقک اللّهم ارحم بفضلک علی اصدقائک
اللّهم اجود بجودک علی ارتضائک اللّهم انت تعلم ما تعملون هؤلاء عبادک
و انت تشهد ما تفعلون هؤلاء خلقک اللّهم انصر اصفیآئک بفضلک و
امنائک اللّهم اغلب اتقیآئک علی الأرض و ما علیها بجودک و احسانک
اللّهم اجعل لهم سلطانا نصیرا من قمقام منک و الطافک اللّهم انصرهم
بعزک و سلطانک اللّهم اخلصهم من ایدی اعدائک بمجدک و افعالک و لیت شعری
؟؟ اترید ان تهلک الخاضعین الیک من ایدی هزلاء الضعفآء
ام ترید ان تخذل الخاشعین الیک من ایدی هؤلآء الاشقیآء اللّهم انت اولی